

٦

چهل داستان و چهل حدیث از

امام زین العابدین علیه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چهل داستان و چهل حدیث از امام زین العابدین علیه السلام

نویسنده:

عبدالله صالحی

ناشر چاپی:

مهدییار

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	چهل داستان و چهل حدیث از امام زین العابدین علیه‌السلام
۸	مشخصات کتاب
۸	پیشگفتار
۸	در مدح چهارمین امام علیه‌السلام
۹	مختصر حالات ششمین معصوم، چهارمین اختر امامت علیه‌السلام
۱۰	فرخنده میلاد امام چهارم علیه‌السلام
۱۰	فرزندی از دو بهترین انسانها (علیهم‌السلام)
۱۱	از آدم تا سجاد علیه‌السلام
۱۱	اظهار نعمت و شکر توفیق
۱۲	ادعای رهبری و گواهی سنگ
۱۳	رهایی از زن مخالف
۱۳	هدایتگران پس از غروب خورشید
۱۴	شرمندگی حسن بصری
۱۴	خصلت‌های ممتاز
۱۵	استجابت دعا در هلاکت دشمن
۱۵	مدینه در محاصره دشمن و تنها پشتیبان، فرشته الهی
۱۶	زهد و قناعت همراه با ثروت انبوه
۱۶	نجات از غل و زنجیر
۱۷	هر که دعوت شود دوستش دارند
۱۷	نتیجه تواضع در مقابل بی‌خردان
۱۸	تخریب کعبه و پیدایش مار
۱۸	ارتباط و نجات حتمی

- ۱۹ هیزم و آرد برای سفر نهایی
- ۱۹ اشتباهی انگور در بالای کوه
- ۲۰ مصیبت من از یعقوب مهم تر بود
- ۲۰ رعایت حق مادر و برخورد با مخالف
- ۲۰ تسلیم اجباری
- ۲۱ نان خشک و گوهر در شکم
- ۲۲ برخورد با دشمن ناآگاه
- ۲۲ پذیرایی جنیان از حاجیان
- ۲۳ یادی از سخنان حضرت خضر
- ۲۳ خبر از غیب و شفای جن زدگی
- ۲۴ شادمانی فقیران در روز جمعه
- ۲۴ خسارت بعضی از مردان در قیامت
- ۲۵ دعا برای سهولت زایمان گرگ
- ۲۵ دیگران را بهتر از خود و خانواده خود دانستن
- ۲۶ تواضع و فروتنی برای همه
- ۲۶ خویشن شناسی
- ۲۷ ارزش تعلیم خداشناسی و نبوت و امامت
- ۲۸ رعایت حق مجلس و هم صحبت
- ۲۸ دعوت از آهو بر سفره دوستان
- ۲۸ پروردگار خواب و دو شیر درنده
- ۲۹ ازدواج با چه خانواده ای
- ۲۹ محبت به اهل بیت تنها وسیله سعادت
- ۳۰ هم راز و هم ساز تهیدستان
- ۳۱ سفارشات ارزنده در لحظات حساس

- در رثای چهارمین اختر فروزنده ولایت ۳۱
- در رثای شهدای بقیع ۳۲
- پنج درس آموزنده سعادت بخش ۳۲
- چهل حدیث گهربار منتخب ۳۳
- در مدح سید الساجدین ۳۶
- پاورقی ۳۶

چهل داستان و چهل حدیث از امام زین العابدین علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: چهل داستان و چهل حدیث از امام زین العابدین علیه السلام (۶/ مولف عبدالله صالحی، - ۱۳۲۷ مشخصات نشر: قم: مهدی‌یار، ۱۳۸۱. مشخصات ظاهری: ص ۱۲۸ شابک: ۹۶۴-۷۶۴۳-۰۲-۰۵۰۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۷۶۴۳-۰۲-۰۵۰۰۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: عنوان عطف: امام زین العابدین علیه السلام. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس عنوان عطف: امام زین العابدین علیه السلام. عنوان دیگر: امام زین العابدین علیه السلام موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۹۴ - ۳۸ق. -- سرگذشت نامه -- داستان های مذهبی -- قرن ۱۴ رده بندی کنگره: چهارم، ۹۴ - ۳۸ق. -- کلمات قصار موضوع: اربعینات -- قرن ۱۴ موضوع: داستان های مذهبی -- قرن ۱۴ رده بندی کنگره: BP۳۶/ص ۲۴ چ ۹۲۶ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۸ شماره کتابشناسی ملی: ۵۹۱۳-۷۹۹

پیشگفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین شکر و سپاس بی نهایت، خداوند بزرگ را که ما را از ائمت مرحومه قرار داد؛ و به صراط مستقیم، ولایت جبل الله - یعنی؛ اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم أجمعین - هدایت نمود. بهترین تحیت و درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام و بر اهل بیت گرامی او باد، مخصوصا چهارمین خلیفه بر حقش، امام علی بن الحسین حضرت سجاد علیه السلام. و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت، که در حقیقت دشمنان خدا و رسول و قرآن خواهند بود. نوشتاری که در اختیار شما خواننده محترم قرار دارد برگزیده و گرفته شده است از زندگی سراسر آموزنده، چهارمین پیشوای بشریت و ستاره فروزنده آسمان ولایت، آن انسان کامل و مجاهد عابد و نستوه که لقب زین العابدین و نیز سید الشاجدین را به خود اختصاص داده است. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله، در عظمت و جلالت آن امام همام ضمن بشارت بر ولادتش؛ و این که چهارمین خلیفه و حجت بر حق می باشد، فرمود: هنگامی که نطفه اش توسط فرزندم حسین علیه السلام منعقد گردد همانند ماه خواهد بود و وجودش بیان گر و هدایت گر بشر می باشد، هر که از او - در ابعاد مختلف زندگی - تبعیت نماید سعادت مند و اهل نجات است. و در روز قیامت به واسطه شفاعت و رهبری آن امام، وارد بهشت خواهد شد و از نعمت های جاوید الهی بهره مند می گردد. آیات شریفه قرآن، احادیث قدسیه و روایات متعددی در منقبت و عظمت آن امام مظلوم، با سندهای مختلف وارد شده است. و این مختصر ذره ای از قطره اقیانوس بی کران فضائل و مناقب و کرامات آن امام والا مقام می باشد، که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر [۱]، در جهت های مختلف: عقیدتی، سیاسی، عبادی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی و... خواهد بود. به امید آن که این ذره دلنشین و لذت بخش مورد استفاده و إفاده عموم علاقمندان، مخصوصا جوانان عزیز قرار گیرد. و ذخیره ای باشد «لِیَوْمٍ لَا یَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ لِي وَ لِوَادِيٍّ وَ لِمَنْ لَهُ عَلَيَّ حَقٌّ»، انشاء الله تعالی.

در مدح چهارمین امام علیه السلام

از میهن بانوی ایران سر زرد از خاک عرب آفتابی کز جمالش شد عیان آیات ربّ حجت حقّ، رحمت مطلق، علی بن الحسین درّه التّیاج شرف، ماه عجم، شاه عرب حیدر شاهی که محکوم شد از او کاخ کمال فرخا ماهی که روشن شد از او مهد ادب زینت پرهیزکاران بود در زهد و عفاف زان خدا سجاد و زین العابدین دادش لقب آن شنیدستم که در عهد ولی عهدی هشام رهسپار کعبه

شد، با مردم شام و حلب خواست تا بوسد حجر را، گشت مانع، ازدحام شد ز جمعیت برون، کاساید از رنج و تعب دید ناگه صف ز هم بشکست، ماهی شد پدید کافتاب از پرتو صبح جمالش در عجب ماه گرد کعبه می گردید و خلقی گرد ماه سنگ را از بوسه ای سیراب کرد از لعل لب چون هشام، آن عزت و قدر و جمال و جاه دید از شرار آتش کین حسد شد ملتهب زان میان یک تن از او پرسید کاین شه زاده کیست کاین چنین بر دامن مطلوب زد دست طلب کرد در پاسخ تجاهل، گفت شناسم که کیست زان تجاهل ها که بر اعجاز احمد بو لهب چون فرزدق آن سخندان توانا از هشام این سخن بشنید، شد آشفته از خشم و غضب گفت گر نامش ندانی با تو گویم نام او گر بپرسی خاک بطحا را و جب اندر و جب از زمین و آسمان و آفتاب و مشتری زهره و پروین و ماه و کهکشان و ذو ذنب مروه و بیت و صفا و زمزم و رکن و مقام می شناسندش نکو نام و نسب اصل و حسب میوه بستان زهرا، قره العین حسین آن که شد پیدایش او آفرینش را سبب کوکب صبح هدایت، آن که نور طلعتش کرد محو از ساحت دین، ظلمت جهل و شغب [۲].

مختصر حالات ششمین معصوم، چهارمین اختر امامت علیه السلام

آن حضرت روز جمعه یا پنج شنبه، ۱۵ جمادی الثانی یا ۲۳ شعبان، سال ۳۶ یا ۳۸ هجری [۵]، در شهر مدینه منوره تولد یافت. نام: علی [۶] صلوات الله و سلامه علیه. کنیه: ابوالحسن، ابو محمد، ابوالقاسم و ... لقب: سجاد، زین العابدین، زین الصّالحین، سید العابدین، سید السّاجدین، ذو الثّقات، ابن الخیرتین، مجتهد، عابد، زاهد، خاشع، بگاء، امین و ... نقش انگشتر: حضرت دارای سه انگشتر بود، که نقش هر کدام به ترتیب عبارتند از: لله لله «و ما توفیقی إلا بالله»، «الحمد لله العلی»، «إن الله بالغ أمره» و «العزة لله». دربان: ابو خالد کابلی، ابو جبهه، یحیی بن ام طویل. پدر: امام ابو عبدالله الحسین، سید الشهداء علیه الصّلاة والسلام. مادر: معروف به شهربانو، شاهزاده ایرانی، دختر یزدجرد - که آخرین پادشاه فارس بود - می باشد؛ و در زمان عمر به اسارت مسلمین در آمد و امام علی علیه السلام از فروش او مانع شد و فرمود: او شریف زاده است، آزادش بگذارید تا از مسلمین هر که را بخواهد با او ازدواج نماید و مهریه اش از بیت المال پرداخت شود. پس با انتخاب خود، امام حسین علیه السلام را برای همسری خویش برگزید که پس از ازدواج با او، امام سجاد علیه السلام از ایشان تولد یافت. حضرت در صحرا و صحنه کربلاء حضور داشت و مصائب سخت و دلخراشی را متحمل شد، که عمر آن حضرت را در آن لحظات، بین ۲۲ تا ۲۴ سال گفته اند؛ و نسل شجره مبارکه بنی الزهراء توسط امام سجاد علیه السلام تکثیر و منتشر گردید. آن حضرت پس از شهادت پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام مبارزات گوناگونی علیه دستگاه حکومتی بنی امیه داشت و به شیوه های مختلفی در فرصت های مناسب، در هوشیاری بخشیدن جامعه نسبت به دستگاه ظالم لحظه ای سکوت و آرامش نداشت، از طریق سخنرانی، تشکیل جلسات دعا و مناجات، گریه و اظهار مظلومیت و تظلم و ... آن حضرت یکی از چهار نفر گریه کننده گان عالم به شمار آمده، که پس از جریان دلخراش کربلاء مرتب در هر فرصت مناسبی بر مظلومیت پدرش امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش می گریست، و جنایات دستگاه بنی امیه را افشاء می کرد. مدت عمر: آن حضرت مدت دو سال و چند ماه در حیات جدش امام امیرالمؤمنین علیه السلام، و حدود دوازده سال در حیات عمویش امام مجتبی علیه السلام، و ۲۳ یا ۲۴ سال نیز با پدرش، و حدود ۳۵ سال امامت و رهبری جامعه اسلامی را بر عهده داشت که جمعا عمر آن حضرت را حدود ۵۷ سال گفته اند. مدت امامت: آن حضرت روز دهم محرم الحرام، سال ۶۱ هجری پس از شهادت پدر بزرگوارش، در سنین ۲۳ یا ۲۴ سالگی به منصب امامت و خلافت نایل آمد و تا ۱۲ یا ۲۵ محرم سال ۹۴ یا ۹۵، امامتش به طول انجامید که جمعا حدود ۳۵ سال امامت و رهبری را بر عهده داشته است. شهادت: حضرت روز شنبه، دوازدهم یا بیست و پنجم محرم، سال ۹۴ یا ۹۵ هجری قمری [۵]، توسط هشام بن عبدالملک مروان به وسیله زهر، مسموم و به درجه رفیع شهادت نائل گردید. محل دفن: پیکر مطهر و مقدس آن بزرگوار در قبرستان بقیع کنار عمویش امام حسن مجتبی علیهما السلام دفن گردید.

تعداد فرزندان: مرحوم سید محسن امین تعداد پانزده پسر و چهار دختر برای حضرتش نام برده است. خلفای هم عصر آن حضرت: یزید بن معاویه بن ابی سفیان، فرزندش معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک بن مروان، ولید ابن عبدالملک. نماز آن حضرت: دو رکعت است، که در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، صد مرتبه آیه الکرسی یا سوره توحید خوانده می شود، و بعد از سلام نماز، تسبیحات حضرت زهراء علیها السلام گفته شود؛ و پس از آن حوایج مشروعه خود را از درگاه خداوند مَنان تقاضا و درخواست نماید. [۶].

فرخنده میلاد امام چهارم علیه السلام

حَبَّتْ حَقٌّ، آیت مطلق، علی بن الحسین مظهر شمس الضحی و زاده طاهها و یاسین گوهر بحر امامت، آن که می بودش صدف دخت کسری، شاه بانو، بانوی ایران زمین پنجم شعبان چو طالع شد به امر پروردگار شهر یثرب نورافشان گشت از آن ماه جبین مهر رخسارش عیان گشتی چو از شاه زنان ماه و خورشید فلک آمد ز نورش خوشه چین چیره بر ابلیس دون گردید چون گاه نماز این ندا آمد ز رحمان اَنْتَ زین العابدین صاحب دعوت چو جدش خاتم پیغمبران وارث بابش علی در خطبه های آتشین خدیو دین که بغضش باعث نار سقر آمد ولی حَقٌّ که حُبش موجب ماء معین آمد جهان را شهریار و خلق آن را سید و سرور خدا را حَبَّتْ و ختم رسل را جانشین آمد مُعین انبیاء از ابتدا تا انتها بودی امین اولیا از اولین تا آخرین آمد چو جدش مصطفی فرمانده ارض و سماء گشتی چو بابش مرتضی شاهنشاه دنیا و دین آمد مطیع امر و فرمانش قضا همچون قدر آمد غلام حلقه بر گوشش فلک همچون زمین آمد بهر عیدی نمود آزاد، یک سر بندگان خود غلامان و کنیزان را چنین یار و معین آمد چو باشد مادر نیک اختر وی دختر کسری سزد ایران زمین را فخر بر چرخ برین آمد

فرزندی از دو بهترین انسانها (علیهم السلام)

در احادیث و روایات مختلف آمده است: هنگامی که لشکر اسلام بر شهرهای فارس هجوم آورد و پیروز شد غنیمت های بسیاری از آن جمله، دختر یزدگرد را به دست آورد و آن ها را به شهر مدینه طیبه آوردند. همین که آن غنائم جنگی را داخل مسجد بردند، جمعیت انبوهی گرد آمده بود؛ و در این میان زیبایی دختر یزدگرد توجه همگان را به خود جلب کرده بود. پس چون چشم این دختر به عمر بن خطاب افتاد صورت خود را از او پوشاند و گفت: ای کاش چنین روزی برای هرگز نمی بود، که دخترش این چنین در نوجوانی اسیر شود. سپس از طرف امام علی علیه السلام به او پیشنهاد داده شد که هر یک از مردان و جوانان حاضر را که مایل است برای ازدواج انتخاب کند، و مهریه و صداق او از بیت المال تأمین و پرداخت گردد. دختر که خود را جهانشاه معرفی کرده بود و امام علی امیرالمؤمنین علیه السلام او را شهربانو نامید، نگاهی به اطراف خود کرد و پس از آن که افراد حاضر را مورد نظر قرار داد؛ از بین تمامی آنان، حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را برگزید؛ و سپس جلو آمد و دست خود را بر شانه آن حضرت نهاد. در همین حال مولای متقیان علی علیه السلام جلو آمد و حسین علیه السلام را مورد خطاب قرار داد و فرمود: از او محافظت کن و به او نیکی نما، که به همین زودی بهترین خلق خدا بعد از تو، از این دختر به دنیا می آید. و چون از وی سؤال کردند که به چه علت، امام حسین علیه السلام را به عنوان همسر خویش انتخاب نمود؟ در پاسخ گفت: پیش از آن که لشکر اسلام بر ما هجوم آورد، من حضرت محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به همراه فرزندش حسین علیه السلام وارد منزل ما شد و مرا به ازدواج حسین علیه السلام درآورد. وقتی از خواب بیدار شدم، عشق و علاقه به او تمام وجودم را فرا گرفته بود و به غیر از او به چیز دیگری نمی اندیشیدم. و چون شب دوم فرا رسید، در خواب دیدم که حضرت فاطمه زهراء علیها السلام، به منزل ما آمد و دین اسلام را بر من عرضه نمود و من نیز اسلام را پذیرفتم و در عالم خواب توسط حضرت زهراء مسلمان شدم.

سپس حضرت زهراء علیها السلام به من فرمود: به همین زودی لشکر اسلام بر فارس غالب و پیروز خواهد شد و تو را به عنوان اسیر می برند؛ و پس از آن به وصال فرزندم حسین خواهی رسید و کسی نمی تواند نسبت به تو تجاوز و قصد سوئی کند. مادر امام سجاد زین العابدین علیه السلام افزود: سخن و پیش گوئی حضرت فاطمه زهراء علیها السلام به واقعیت پیوست و من صحیح و سالم به وصال خود رسیدم و به همسری و ازدواج امام حسین علیه السلام در آمدم. و پس از گذشت مدتی سید الساجدین، امام زین العابدین سلام الله علیه در شهر مدینه منوره دیده به جهان گشود و جهانی را به نور وجود مقدس خود روشنائی بخشید. و آن حضرت همانند دیگر ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین در حالتی به دنیا قدم نهاد که پاک و پاکیزه و ختنه شده بود؛ و پس از تولد، شهادت بر یگانگی خداوند و رسالت جدش رسول خدا و امامت و خلافت امیرالمؤمنین علی و دیگر اوصیاء صلوات الله علیهم اجمعین داد. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت به این نوزاد فرمود: «ابن الخیرین» یعنی؛ پدر این نوزاد، امام حسین علیه السلام بهترین خلق خدا و مادرش، شهربانو بهترین زن از زنان عجم می باشد. [۷].

از آدم تا سجاد علیهم السلام

مرحوم حضینی و دیگر بزرگان آورده اند: شخصی به نام عسکر - غلام امام محمد جواد علیه السلام - به نقل از پدرش حکایت کند: روزی به محضر شریف حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام شرف حضور یافتم و عرضه داشتم: یا ابن رسول الله! چطور در بین اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله فقط امام چهارم، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به عنوان «سید العابدین» معروف و مشهور گشته است؟ امام رضا علیه السلام در جواب فرمود: خداوند متعال در قرآن تصریح نموده است که بعضی از پیغمبران را بر بعضی از ایشان فضیلت و برتری داده است؛ و ما اهل بیت رسالت نیز همانند انبیاء عظام صلوات الله علیهم می باشیم. و سپس افزود: و اما در رابطه با جدّم، علی بن الحسین علیهما السلام، که سؤال کردی: همانا پدرم از پدران بزرگوارش علیهم السلام بیان فرموده است: روزی امام علی بن الحسین علیهما السلام مشغول نماز بود، که ناگاه شیطان به صورت یک افعی بسیار هولناکی، با چشم های سرخ از درون زمین آشکار شد و خود را به محراب عبادت آن حضرت نزدیک کرد. [۸]. ولیکن امام سجاد علیه السلام کمترین حساسیتی در برابر آن موجود وحشتناک نشان نداد و ارتباط خود را با پروردگار متعال خود قطع نکرد. افعی دهان خود را نزدیک انگشتان پای آن حضرت آورد و آتشی از دهانش خارج ساخت که بسیار وحشتناک بود، ولی حضرت با آرامش خاطر و خیالی آسوده به نماز خود ادامه می داد و توجهی به آن نداشت. در همین حال که شیطان با آن حالت ترسناک مشغول اذیت و آزار بود، ناگهان تیری سوزاننده از سمت آسمان آمد و به آن ملعون اصابت کرد. هنگامی که تیر به او خورد، فریادی کشید و به همان حالت و شکل اولیه خود بازگشت و کنار امام سجاد، زین العابدین علیه السلام ایستاد و اظهار داشت: شما سید و سرور عبادت کنندگان هستی؛ و چنین نامی تنها زیننده و شایسته شما می باشد. و سپس در ادامه کلام خود افزود: من شیطان هستم؛ و تمام عبادت کنندگان را از زمان حضرت آدم تاکنون فریب و بازی داده ام و کسی را از توقوی تر و پارسا تر نیافته ام. و پس از آن شیطان از نزد امام سجاد علیه السلام خارج شد و حضرت بدون آن که به او توجهی داشته باشد، به نماز و نیایش خود با پروردگار متعال خویش ادامه داد. [۹].

اظهار نعمت و شکر توفیق

یکی از اصحاب امام زین العابدین علیه السلام و از راویان حدیث که به نام زهری معروف است، حکایت کند: روزی به همراه آن حضرت، نزد عبدالملک مروان رفتیم؛ عبدالملک، احترام شایانی نسبت به حضرت سجاد علیه السلام به جا آورد؛ و چون چشمش به آثار سجود در چهره و پیشانی مبارک امام زین العابدین علیه السلام افتاد، گفت: ای ابو محمد! خود را بسیار در زحمت عبادت

انداخته ای، با این که خداوند متعال تمام خوبی ها را به تو داده است و تو نزدیک ترین فرد به رسول الله می باشی، تو دارای علم و کمالی هستی که دیگران از داشتن آن محروم می باشند! امام سجّاد علیه السّلام فرمود: آنچه از فضل پروردگار و توفیقات الهی برای من گفתי، نیاز به شکر و سپاس دارد. و آن گاه فرمود: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با این که تمام خطاهای گذشته و آینده اش بخشیده شده بود، آن قدر نماز می خواند که پاهای مبارکش ورم می کرد، به قدری روزه می گرفت که دهانش خشک می گشت و می فرمود: آیا نباید بنده ای شکر گزار باشم. و سپس حضرت در ادامه سخنانش افزود: حمد خداوندی را، که ما را بر دیگران برتری بخشید و به ما پاداش خیر عطا نمود، و در دنیا و آخرت حمد و سپاس، تنها مخصوص اوست. به خدا سوگند! چنانچه اعضاء و جوارح قطع شده گردد و در اثر عبادت نفسم قطع شود، یک صدم شکر یکی از نعمت های خداوند را هم انجام نداده ام. چگونه می توان نعمت های الهی را برشمرد؟! و چگونه توان شکر نعمتی از نعمت هایش را خواهیم داشت؟! نه به خدا قسم! خداوند هرگز مرا غافل از شکر نعمت هایش نبیند. و چنانچه عائله ام و دیگر خویشان و سائر مردم حقّی بر من نمی داشتند، به جز عبادت و ستایش و مناجات با خداوند سبحان، کار دیگری انجام نمی دادم و سخنی به جز تسبیح و ذکر خدای متعال نمی گفتم تا آن که نفسم قطع شود. زهری می گوید: سپس امام علیه السّلام به گریه افتاد و عبدالملک نیز گریان شد و گفت: چقدر فرق است بین کسی که آخرت را طلب کرده و برای آن جدّیت و کوشش می نماید و بین آن کسی که دنیا را طلب کرده است و باکی ندارد که از کجا و چگونه به دست می آورد، پس چنین افرادی در آخرت سهمی و نجاتی برایشان نخواهد بود. [۱۰].

ادعای رهبری و گواهی سنگ

امام محمّد باقر علیه السّلام حکایت نماید: مدّتی پس از آن که امام حسین علیه السّلام به شهادت رسید، روزی محمّد بن حنفیه به حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السّلام گفت: ای برادرزاده! تو خوب می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله، وصایای امامت را به پدر من امیرالمؤمنین علی علیه السّلام تحویل داد و او نیز این امانت الهی را به برادرم امام حسن مجتبی علیه السّلام سپرد و پس از آن هم به امام حسین علیه السّلام داده شد و او در صحرای سوزان کربلاء به شهادت رسید. و می دانی که پدرت وصیتی درباره امامت نکرده است، و چون تو جوانی بیش نیستی؛ پس با من که عموی تو و هم ردیف پدرت می باشم؛ و همچنین از تو بزرگ تر و با تجربه هستم و من عموی تو و هم ردیف پدرت می باشم و من بزرگ و با تجربه ام. بنابراین در امر امامت و رهبری جامعه اسلامی با من نزاع نکن؛ زیرا که آن حقّ من خواهد بود. امام سجّاد علیه السّلام در مقابل او چنین اظهار داشت: ای عمو! رعایت تقوای الهی کن و از خدا بترس و در آنچه حقّ تو نیست ادعّیا نکن، من تو را موعظه می کنم که مبادا در ردیف بی خردان باشی. همانا پدرم امام حسین علیه السّلام پیش از آن که عازم عراق گردد، با من عهد نمود و وصایای امامت را به من سپرد و این سلاح حضرت رسول است، که نزد من موجود می باشد. بنابراین، آنچه را استحقاق نداری مدّعی آن مباش که برایت بسی خطرناک است و مرگ زودرس، تو را فرا می گیرد؛ پس بدان که خداوند متعال وصایت و امامت را تنها در ذریه امام حسین علیه السّلام قرار داده است. و چنانچه مایل باشی، نزد حجرالاسود برویم و از آن شهادت طلبیده و آن را حاکم قرار دهیم. امام باقر علیه السّلام فرمود: چون محمّد حنفیه به همراه آن حضرت کنار حجرالاسود آمدند، امام زین العابدین علیه السّلام به محمّد حنفیه خطاب نمود: تو از خدا بخواه و او را بخوان که این سنگ به سخن آید. پس محمّد حنفیه هر چه دعا کرد، اثری ظاهر نگشت، و بعد از آن امام سجّاد علیه السّلام فرمود: اینک نوبت من است؛ چون اگر حقّ با تو می بود جواب می شنیدیم. محمّد حنفیه گفت: اکنون تو از خدا بخواه که این سنگ شهادت دهد. سپس امام سجّاد علیه السّلام دعائی را زمزمه نمود و سنگ را مخاطب قرار داد و فرمود: تو را قسم می دهم به آن کسی که میثاق پیغمبران و دیگر اوصیاء را در تو قرار داد، شهادت دهی که امامت و وصایت پس از پدرم امام حسین علیه السّلام حقّ کدام یک از ما دو نفر می باشد. ناگهان سنگ به حرکت درآمد، به طوری که نزدیک بود از جای خود

بیرون آید؛ و آن گاه با زبانی فصیح به عربی چنین گفت: خداوند! من شهادت می‌دهم که وصایت و امامت بعد از حسین ابن علی، حقّ پسرش علی بن الحسین خواهد بود. و محمّد بن حنفیه با مشاهده این چنین معجزه‌ای، حقّ را پذیرفت و امامت و ولایت امام سجّاد علیه السّلام را قبول کرد و از او در تمام مسائل و امور اطاعت نمود. [۱۱].

رہایی از زن مخالف

حضرت ابو جعفر امام محمّد باقر علیه السّلام حکایت فرماید: روزی از روزها مردی - از آنایان - به محضر پدرم امام زین العابدین علیه السّلام وارد شد و به آن حضرت عرضه داشت: یا ابن رسول اللّٰه! همسرت - که از خانواده شیبانی‌ها است - امام علی بن ابی طالب علیه السّلام را دشنام و ناسزا می‌گوید و با خوارج هم عقیده است. او این عقیده را از شما پنهان می‌دارد، چنانچه مایل باشید خود را مخفی نمائید تا من با او سخن گویم و متوجّه شوید که چگونه است. لذا پدرم، امام زین العابدین علیه السّلام این پیشنهاد را پذیرفت و فردای آن روز به عنوان این که همانند همیشه از خانه خارج می‌گشت، حرکت کرد و در گوشه‌ای استراحت نمود. پس آن مرد آمد و با همسر آن حضرت مشغول صحبت شد و پیرامون امیرالمؤمنین علی علیه السّلام مطالبی را مطرح کرد، و زن از روی دشمنی و خبائثی که داشت، مشغول دشنام گفتن و توهین به آن حضرت شد؛ و پدرم امام سجّاد علیه السّلام سخنانی که بین آن‌ها ردّ و بدل می‌گردید، به طور کامل می‌شنید؛ و با این که آن زن بسیار مورد علاقه پدرم بود، چون متوجّه شد که از مخالفین و نواصب است او را طلاق داده و رهاش ساخت. [۱۲].

هدایتگران پس از غروب خورشید

یکی از اصحاب به نام کنگر ابو خالد کابلی حکایت کند: روزی در محضر پر فیض امام سجّاد زین العابدین علیه السّلام شرفیاب شدم و از آن حضرت سؤال کردم چه کسانی پس از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله واجب الاطاعه هستند؟ حضرت فرمود: ای کنگر! کسانی نسبت به امور دین و مردم اولی الامر بوده؛ و فرمایشاتشان لازم الاجراء می‌باشد که از طرف خداوند به عنوان امام و خلیفه معرّفی شده باشند. و اوّلین آن‌ها پس از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب و سپس حسن و آن گاه حسین علیهم السّلام؛ و بعد از ایشان ولایت و رهبری جامعه به من محوّل گردیده است. کنگر گوید: پرسیدم که روایتی از حضرت امیر علی بن ابی طالب علیه السّلام وارد شده است که فرمود: هیچ گاه زمین خالی از حجّت نمی‌ماند، آیا حجّت خدا بعد از شما کیست؟ حضرت فرمود: پسر، که نامش در تورات باقر می‌باشد، او شکافنده تمام علوم و فنون است؛ و بعد از او فرزندش، جعفر حجّت خدا خواهد بود که نام او در آسمان‌ها، صادق می‌باشد. گفتم: یا ابن رسول اللّٰه! با این که همه شما صادق و راستگو هستید، چطور فقط او عنوان صادق را به خود گرفته است. حضرت در جواب فرمود: همانا پدرم امام حسین از پدرش امیرالمؤمنین علیهما السّلام نقل نمود، که پیغمبر خدا فرموده است: هرگاه فرزندانم جعفر بن محمّد تولّد یافت او را صادق لقب دهید. چون که پنجمین فرزندش نیز به نام جعفر است؛ و با تمام جرأت و جسارت ادّعای امامت خواهد نمود و در پیشگاه خداوند او به عنوان جعفر کذاب و مفتری علی اللّٰه می‌باشد، زیرا به برادر خود حسادت می‌ورزد و چیزی را که اهلّیت ندارد ادّعا می‌کند. بعد از آن امام سجّاد علیه السّلام بسیار گریست و آن گاه اظهار داشت: به روشنی می‌بینم که جعفر کذاب، هم دست طاغوت زمانش شده و از روی طمع و حسادت، منکر - دوازدهمین - حجّت خدا می‌گردد. گفتم: ای سرور! این که می‌گویند دوازدهمین حجّت خدا غیبت می‌نماید، آیا حقیقت دارد؟ و آیا امکان پذیر است؟ حضرت فرمود: آری، سوگند به خداوند، که این مطلب در کتابی نزد ما موجود است؛ و تمام جریانات و وقایعی که بر ما و بعد از ما و در زمان غیبت رخ می‌دهد، همه آن‌ها در آن کتاب موجود می‌باشد. [۱۳].

شرمندگی حسن بصری

حسن بصری - که یکی از درویش صوفی مسلک می باشد - در کنگره عظیم حج در محلّ منی برای جمعی از حاجیان، مشغول موعظه و نصیحت بود. امام علی بن الحسین علیهما السلام از آن محلّ عبور می نمود، چشمش به حسن بصری افتاد که برای مردم سخنرانی و موعظه می کرد. حضرت ایستاد و به او خطاب کرد و فرمود: ای حسن بصری! لحظه ای آرام باش، از تو سؤالی دارم، چنانچه در این حالت و با این وضعیتی که مابین خود و خدا داری، مرگ به سراغ تو آید آیا از آن راضی هستی؟ و آیا برای رفتن به سوی پروردگارت آماده ای؟ حسن بصری گفت: خیر، آماده نیستم. حضرت فرمود: آیا نمی خواهی در افکار و روش خود تجدید نظر کنی و تحوّلی در خود ایجاد نمائی؟ حسن بصری لحظه ای سر به زیر انداخت و سپس گفت: آنچه در این مقوله بگویم، خالی از حقیقت است. امام سجّاد علیه السلام فرمود: آیا فکر می کنی که پیغمبر دیگری مبعوث خواهد شد؟ و تو از نزدیکان او قرار خواهی گرفت؟ پاسخ داد: خیر، چنین فکری ندارم. حضرت فرمود: آیا در انتظار جهانی دیگر غیر از این دنیا هستی، که در آن کارهای شایسته انجام دهی و نجات یابی؟ اظهار داشت: خیر، آرزوی آن را ندارم. امام علیه السلام فرمود: آیا تاکنون عاقلی را دیده ای که از خود راضی باشد و به راه کمال و ترقّی قدم نهد؛ و در فکر تحوّل و موعظه خود نباشد؛ ولی دیگران را پند و اندرز نماید؟! و بعد از این سخنان، امام سجّاد علیه السلام به راه خود ادامه داد و رفت. حسن بصری پرسید: این چه کسی بود، که در این جمع با سخنان حکمت آمیز خود با من چنین صحبت کرد؟ در پاسخ به او گفتند: او علی بن الحسین علیهما السلام بود. پس از آن دیگر کسی ندید که حسن بصری برای مردم سخنرانی و موعظه کند. [۱۴].

خصلت های ممتاز

حضرت باقرالعلوم علیه السلام صفات و خصلت هائی را پیرامون پدرش، حضرت سجّاد، زین العابدین علیه السلام بیان فرموده است که بسیار قابل توجه و کسب فیض است: در هر شبانه روز همچون امیرالمؤمنین علی علیه السلام هزار رکعت نماز به جا می آورد، پانصد درخت خرما داشت که کنار هر درختی دو رکعت نماز می خواند. چون آماده نماز می گردید، رنگ چهره اش دگرگون می گشت و به هنگام ایستادن به نماز، همچون عبدی ذلیل و فروتن که در برابر پادشاهی عظیم و جلیل قرار گرفته؛ و تمام اعضاء بدنش از ترس و خوف الهی می لرزید. نمازش همانند کسی بود که در حال وداع و آخرین ملاقات و دیدار با پروردگارش باشد. هنگام نماز به هیچ کسی و هیچ سمتی توجه نداشت؛ و تمام توجهش به خدای متعال بود، به طوری که گاهی عبایش از روی شانه هایش می افتاد و اهمیتی نمی داد، وقتی به حضرتش گفته می شد، در پاسخ می فرمود: آیا نمی دانید در مقابل چه قدرتی ایستاده و با چه کسی سخن می گویم؟! می گفتند: پس وای بر حال ما که به جهت نمازهایمان بیچاره و هلاک خواهیم گشت؛ و حضرت می فرمود: نافله بخوانید، همانا که نمازهای نافله جبران ضعف ها را می نماید. حضرت در شب های تاریک کیسه های آرد و خرما و مبالغی دینار و درهم بر پشت خود حمل می نمود و چه بسا چهره خود را می پوشانید؛ و آن ها را بین فقراء و نیازمندان توزیع و تقسیم می نمود. و چون حضرتش وفات یافت، مردم متوجه شدند که او امام و پیشوایشان، حضرت سجّاد امام زین العابدین علیه السلام بوده است. روزی شخصی نزد آن حضرت آمد و گفت: یا ابن رسول الله! من تو را بسیار دوست دارم، پس فرمود: خداوند، من به تو پناه می برم از این که دیگران مرا دوست بدانند در حالی که مورد خشم و غضب تو قرار گرفته باشم. از یکی از کنیزان پدرم پیرامون زندگی آن بزرگوار سؤال شد؟ در جواب گفت: حضرت در منزل آنچه مربوط به خودش بود، شخصا انجام می داد ضمن آن که به دیگران هم کمک می نمود. روزی پدرم از محلّی عبور می کرد، دید عدّه ای درباره ایشان بدگویی و غیبت می کنند، ایستاد و فرمود: اگر آنچه درباره من می گویند صحت دارد از خداوند می خواهم که مرا بیمارزد؛ و چنانچه دروغ می گویند،

خداوند شما را پیامزد. هر گاه محصل و دانشجوئی به محضر آن حضرت وارد می شد، می فرمود: مرحبا به کسی که به سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می کند، هر که جهت تحصیل علم از منزل خارج شود در هر قدمی که بردارد زمین برایش تسبیح می گوید. پدرم امام سجّاد علیه السّلام سرپرستی بیش از صد خانوار مستضعف و بی بضاعت را بر عهده گرفته بود و به آن ها کمک می نمود. و آن حضرت سعی می نمود که همیشه در کنار سفره اش یتیمان و تهی دستان و درماندگان بنشینند؛ و آن هائی که معلول و فلج بودند، حضرت با دست مبارک خود برای ایشان لقمه می گرفت و در دهانشان می نهاد؛ و اگر عائله داشتند، نیز مقداری غذا برای خانواده هایشان می فرستاد. [۱۵].

استجاب دعا در هلاکت دشمن

محدثین و تاریخ نویسان آورده اند: پس از واقعه دلخراش کربلاء، و بعد از وقوع تحولاتی در حکومت بنی امیّه، مختار ثقفی روی کار آمد. و یکی از فرماندهان مختار شخصی به نام ابراهیم فرزند مالک اشتر بود، که بعد از آن که عیبدالله بن زیاد ملعون را دست گیر کردند، توسط ابراهیم، فرمانده لشکر مختار در کنار رودی به نام خازر به هلاکت رسید و سپس سر آن خبیث را به همراه چند سر دیگر از جنایت کاران و قاتلین - در صحنه عاشورای حسینی سلام الله علیه - را برای مختار فرستاد. و مختار نیز بی درنگ و بدون فوت وقت، سر عیبدالله ملعون را برای امام سجّاد، حضرت زین العابدین علیه السلام و همچنین عمویش محمد حنفیه ارسال داشت. هنگامی که سر آن ملعون را حضور امام سجّاد علیه السلام آوردند، آن حضرت کنار سفره طعام نشسته بود و غذا تناول می نمود. و چون چشم حضرت بر آن سر افتاد، فرمود: هنگامی که ما را به مجلس عیبدالله بن زیاد وارد کردند، آن ملعون با اصحاب خود مشغول خوردن غذا بود و سر مقدّس و مطهّر پدرم، حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را نیز مقابلش نهاده بودند. و من در همان حالت از خداوند متعال تقاضا کردم: پیش از آن که از این دنیا بروم، سر بریده ابن زیاد ملعون را ببینم. شکر و سپاس خداوند متعال را به جا می آورم که دعای مرا مستجاب نمود. پس از آن، امام سجّاد علیه السلام سر آن ملعون خبیث و پلید را به دور انداخت و سر بر سجده شکر نهاده و چنین اظهار داشت: حمد می گویم و سپاس به جا می آورم خداوند متعالی را که دعای مرا به استجاب رساند و در این دنیا انتقام خون به ناحق ریخته پدرم را از دشمن گرفت. و سپس افزود در پایان: خداوند، مختار را پاداش نیک و جزای خیر عطا فرماید. [۱۶].

مدینه در محاصره دشمن و تنها پشتیبان، فرشته الهی

سعید بن مسیب - که یکی از اصحاب و یاران امام سجّاد، حضرت زین العابدین علیه السلام است - حکایت کند: در آن هنگامی که دشمن به شهر مدینه طیبه حمله و هجوم آورد و تمام اموال و ثروت مسلمان ها را چپاول کرده و به غارت بردند، مدّت سه شبانه روز اطراف مسجد النبی صلی الله علیه و آله در محاصره دشمن قرار گرفت. و در طیّ این مدّت، ما به همراه امام سجّاد علیه السلام بر سر قبر مطهّر حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آمدم؛ و زیارت می کردیم و نماز می خواندیم، ولی هرگز دشمن متوجّه ما نمی شد و ما را نمی دید. و هنگامی که کنار قبر مطهّر می رسیدیم، حضرت سجّاد علیه السلام سخنانی را با قبر مطرح و زمزمه می نمود که ما متوجّه آن سخنان نمی شدیم. در یکی از همین روزها در حالتی که مشغول زیارت قبر مطهّر بودیم و حضرت نیز با قبر مطهّر و مقدّس جدّش سخن می گفت، ناگاه مردی اسب سوار را دیدیم، در حالتی که لباس سبز پوشیده بود و سلاحی در دست داشت، بر ما وارد شد. و چون هر یک از نیروی دشمن می خواست به قبر شریف جسارتی کند، آن اسب سوار با سلاح خود به آن شخص مهاجم اشاره می نمود و بدون آن که آسیبی به او برسد، در دم به هلاکت می رسید. و پس از آن که مدّت قتل و غارت پایان یافت و دشمنان از شهر مدینه طیبه بیرون رفتند، امام سجّاد حضرت زین العابدین علیه السلام تمامی زیور آلات زنان بنی هاشم

را جمع آوری نمود؛ و خواست که آن هدایا را به رسم تشکر و قدردانی، تقدیم آن اسب سوار سبز پوش نماید؛ لیکن او خطاب به امام زین العابدین علیه السلام کرد و اظهار داشت: یابن رسول الله! من یکی از ملائکه الهی هستم که چون دشمن به شهر مدینه طیبه و همچنین به اهالی آن حمله کرد، از خداوند متعال اجازه خواستم تا حامی و پشتیبان شما باشم. [۱۷].

زهد و قناعت همراه با ثروت انبوه

مرحوم قطب الدین راوندی در کتاب خود به نقل از امام پنجم، حضرت باقرالعلوم علیه السلام آورده است: روزی عبدالملک بن مروان مشغول طواف کعبه الهی بود و امام سجاد حضرت زین العابدین علیه السلام نیز بدون آن که کمترین توجهی به عبدالملک نماید، مشغول طواف گردید و تمام توجهش به خدای متعال بود. عبدالملک با دیدن این صحنه، از اطرافیان خود سؤال کرد: این شخص کیست، که هیچ اعتنا و توجهی به ما ندارد؟ به او گفتند: او علی بن الحسین، زین العابدین است. عبدالملک در همان جایی که بود نشست و بدون آن که حرکتی کند دستور داد: او را نزد من آورید. چون حضرت را نزد عبدالملک آوردند، گفت: یا ابن رسول الله! من که قاتل پدرت - امام حسین علیه السلام - نیستم؛ پس چرا نسبت به ما بی اعتنا و بی توجه هستی؟ حضرت فرمود: قاتل پدرم به جهت کارهای ناشایستی که داشت، دنیایش تباه گشت و با کشتن پدرم آخرتش نیز تباه گردید، اگر تو هم دوست داری که همچون او دنیا و آخرت تباه گردد، هر چه می خواهی انجام بده. عبدالملک عرضه داشت: خیر، هرگز من چنان نمی کنم؛ ولیکن از تو می خواهم تا در فرصت مناسبی نزد ما آئی، تا از دنیای ما بهره مند شوی. در این هنگام، امام سجاد علیه السلام روی زمین نشست و آن گاه دامن عبای خویش را گشود و به ساحت اقدس الهی اظهار داشت: خداوندا، موقعیت و عظمت دوستان و بندگان مخلصت را به او نشان بده، تا مورد عبرتش قرار گیرد. ناگاه دامان حضرت پر از جواهرات گرانبها شد و همه چشم ها را بدان سو، خیره گشت. سپس حضرت خطاب به عبدالملک کرد و فرمود: ای عبدالملک! کسی که این چنین نزد خداوند متعال آبرومند و محترم باشد، چه احتیاجی به دنیای شما دارد؟ و پس از آن اظهار داشت: خداوندا، آن ها را از من باز گیر، که مرا نیازی به آن ها نیست. [۱۸].

نجات از غل و زنجیر

ابن شهاب زهری - که یکی از یاران و دوستان حضرت سجاد امام زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه است - حکایت کند: در آن روزی که عبدالملک بن مروان امام سجاد علیه السلام را دست گیر کرد، حضرت را به شهر شام فرستاد، و مأمورین بسیاری را نیز برای کنترل آن حضرت گماشت، آن چنان که حضرت در سخت ترین وضعیت قرار گرفت. زهری گوید: من با یکی از فرماندهان صحبتی کردم و اجازه خواستم تا با امام علیه السلام خداحافظی کنم؛ پس به من اجازه دادند، همین که به محضر مبارک حضرت وارد شدم، او را در اتاقی بسیار کوچک دیدم، در حالی که پاهای حضرت را با زنجیر به گردنش بسته و دست هایش را نیز دست بند زده بودند. من با دیدن چنین صحنه ای دلخراش، گریان شدم و عرضه داشتم: ای کاش من به جای شما بودم و شما را با این حالت نمی دیدم. امام علیه السلام فرمود: ای زهری! گمان می کنی این حرکات و شکنجه ها مرا آزرده خاطر می گردانند؟! چنانچه بخواهم و اراده نمایم، همه آن ها هیچ است. سپس حضرت تکانی به پاها و دست های مبارکش داد و خود را از غل و زنجیر و دست بند رها ساخت؛ و آن گاه من از حضور پُر فیض حضرت خداحافظی کرده و بیرون آمدم. بعد از آن شنیدم که مأمورین در جستجوی حضرت بسیج شده بودند و می گفتند: نمی دانیم در زمین فرو رفته و یا آن که به آسمان بالا رفته است، ما چندین مأمور مواظب او بودیم؛ ولی شبانگاه او را از دست دادیم و چون به کجاوه او رفتیم، غل و زنجیر را در حالی که کف کجاوه افتاد بود، خالی دیدیم. زهری گوید: من سریع نزد عبدالملک رفتم تا بیشتر در جریان امر قرار گیرم، و هنگامی که بر

عبدالملک وارد شدم، پس از صحبت هائی، به من گفتم: در آن چند روزی که علی بن الحسین علیهما السلام مفقود شده بود، ناگهان نزد من آمد و اظهار نمود: ای عبدالملک! تو را با من چه کار است؟ و از من چه می خواهی؟ گفتم: دوست دارم نزد من و در کنار من باشی. فرمود: ولیکن من دوست ندارم؛ و سپس از نزد من خارج شد و رفت، و مرا از آن پس ترس و وحشتی عجیب فرا گرفته است. [۱۹].

هر که دعوت شود دوستش دارند

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج خود آورده است: در یکی از سال ها بر اثر نیامدن باران، شهر مکه را بی آبی و خشک سالی فرا گرفته بود، آن چنان که مردم سخت در مضیقه و تنگنای بی آبی قرار گرفته بودند. لذا بعضی از شخصیت ها همانند: مالک بن دینار، ثابت بنانی، ایوب سجستانی، حبیب فارسی و ... جهت نیایش و نیاز به درگاه خداوند متعال وارد مسجد الحرام شده و کعبه الهی را طواف کردند؛ ولیکن هر چه دعا و استغاثه کردند، نتیجه ای حاصل نشد و باران نیامد. در همین بین، جوانی خوش سیما، غمگین و محزون وارد شد و پس از طواف و زیارت کعبه الهی، خطاب به جمعیت کرد و فرمود: ای جماعت! آیا در جمع شماها کسی نیست که مورد محبت خدای مهربان باشد؟ جمعیت گفتند: ای جوان! وظیفه ما دعا و درخواست کردن است و استجاب دعا بر عهده خداوند رحمان می باشد. جوان فرمود: چنانچه یک نفر از شما محبوب پروردگار می بود، دعایش مستجاب می گردید؛ و سپس به آن ها اشاره نمود که از نزدیک کعبه کنار روید، و آن گاه خودش نزدیک آمد و سر به سجده الهی نهاد و چنین اظهار داشت: «سَیِّدِی بِحُبِّکَ لِی إِلَّا سَیِّئَتَهُمُ الْعَیْثُ»؛ ای مولا و سرورم! تو را قسم می دهم به آن محبت و دوستی که نسبت به من داری، این مردم را از آب باران سیراب فرما. ناگهان ابری پدیدار شد و همانند دهانه مشک، باران بر اهل مکه و بر آن جمعیت فرو ریخت. ثابت بنانی گوید: به او گفتم: ای جوان! از کجا دانستی که خدایت تو را دوست دارد؟ فرمود: چنانچه خداوند کریم، مرا دوست نمی داشت، به زیارت خانه اش دعوت نمی کرد؛ پس چون مرا به زیارت خود پذیرفته است؛ دوستم می دارد، و به همین جهت وقتی دعا کردم مستجاب شد. پس از آن، جوان اشعاری را به این مضمون سرود: هر که پروردگار متعال را بشناسد و عارف به او باشد؛ ولی در عین حال خود را از دیگران بی نیاز نداند، شقی و بیچاره است. بنده خدا به غیر از تقوا و پرهیزکاری چه چیز دیگری می تواند برایش سودمند باشد؟ با این که می داند تمامی عزت ها و سعادت مندی ها و خوشبختی ها تنها برای افراد باتقوا و پرهیزکار خواهد بود. ثابت بنانی گوید: پس از آن از اهالی مکه سؤال کردم که این جوان کیست؟ گفتند: او علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - یعنی امام سجاد، زین العابدین - علیهم السلام می باشد. [۲۰].

نتیجه تواضع در مقابل بی خردان

روزی امام سجاد، حضرت زین العابدین علیه السلام در جمع عده ای از دوستان و یاران خود نشسته بود، که یکی از خویشان آن حضرت، به نام حسن بن حسن وارد شد. و چون نزدیک حضرت قرار گرفت، زبان به دشنام و بدگویی به آن حضرت باز کرد؛ و امام علیه السلام سکوت نمود و هیچ عکس العملی در مقابل آن مرد بی خرد نشان نداد تا آن که آن مرد بد زبان آنچه خواست به حضرت گفت و سپس از مجلس بیرون رفت. آن گاه، امام سجاد علیه السلام به حاضرین در جلسه خطاب نمود و فرمود: دوست دارم هر که مایل باشد با یکدیگر نزد آن مرد برویم تا پاسخ مرا در مقابل بد رفتاری او بشنود. افراد گفتند: یا بن رسول الله! ما همگی دوست داریم که همراه شما باشیم و آنچه لازم باشد به او بگوییم و از شما حمایت کنیم. سپس حضرت کفش های خود را پوشید و به همراه دوستان خود حرکت کرد و آن ها را با این آیه شریفه قرآن نصیحت نمود: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» [۲۱]. و با این سخن دلنشین، همراهان فهمیدند که حضرت با آن مرد برخورد خوبی خواهد داشت. وقتی به

منزل آن مرد رسیدند، حضرت یکی از همراهان را صدا کرد و فرمود: به او بگوئید که علی بن الحسین آمده است. چون مرد بد زبان شنید که آن حضرت درب منزل او آمده است، با خود گفت: او آمده است تا تلافی کند و جسارت های مرا پاسخ گوید. پس هنگامی که آن مرد درب خانه را گشود و از خانه خارج گشت، حضرت به او فرمود: ای برادر! تو نزد من آمدی و به من نسبت هائی دادی و چنین و چنان گفتی، اگر آنچه را که به من نسبت دادی در من وجود دارد، پس از خداوند متعال می خواهم که مرا بیامرزد. و اگر آنچه را که گفتی، در من نیست و تهمت بوده باشد از خداوند می خواهم که تو را بیامرزد. چون آن مرد چنین اخلاق حسنه ای را از امام زین العابدین علیه السلام مشاهده کرد، حضرت را در آغوش گرفته و بوسید و ضمن عذرخواهی، گفت: ای سرورم! آنچه را که به شما گفتم، تهمت بود و من خود سزاوار آن حرف ها هستم، مرا ببخش. [۲۲].

تخریب کعبه و پیدایش مار

ابان بن تغلب - که یکی از اصحاب و راویان حدیث می باشد - حکایت کند: روزی حجاج بن یوسف ثقفی کعبه الهی را تخریب کرد و مردم خاک های آن را جهت تبرک بردند. و چون پس از مدتی خواستند کعبه را تجدید بنا کنند، ناگهان مار بزرگی نمایان شد و مردم را از بنای مجدد کعبه الهی منع کرد و آن ها را فراری داد. چون این خبر به حجاج رسید، دستور داد که مردم جمع شوند و سپس بالای منبر رفت و گفت: خداوند، رحمت کند کسی را که به ما اطلاع دهد چه کسی از واقعیت این قضیه اطلاع کامل دارد؟ پیرمردی جلو آمد و گفت: تنها امام سجاد، علی بن الحسین علیه السلام است که از این امر مهم آگاهی دارد. حجاج پذیرفت و گفت: آری، او معدن تمام علوم و فنون است، بایستی از او سؤال کنیم. پس شخصی را به دنبال حضرت فرستادند و هنگامی که امام سجاد علیه السلام نزد حجاج حاضر شد و جریان را به اطلاع حضرت رساندند، فرمود: ای حجاج! خطای بزرگی را انجام داده ای و گمان کرده ای که خانه الهی نیز در مُلک حکومت تو است؟! اکنون باید بر بالای منبر روی و هر طور که شده، مردم را با تقاضا و نصیحت بگوئی که هر کس هر مقدار خاک برده است باز گرداند. حجاج پذیرفت و فرمایش حضرت را به اجراء درآورد و مردم نیز خاک هائی را که برده بودند، باز گرداندند. پس از آن که خاک ها جمع شد، حضرت جلو آمد و دستور داد تا جای کعبه را حفر نمایند و مار در آن موقع مخفی و پنهان گشت و مردم مشغول حفر کردن و خاک برداری شدند، تا آن که به اساس کعبه رسیدند. بعد از آن، امام علیه السلام خود جلو آمد و آن جایگاه را پوشانید و پس از گریه بسیار فرمود: اکنون دیوارها را بالا ببرید. و چون مقداری از دیوارها بالا رفت، حضرت فرمود: داخل آن را از خاک پر نمائید. و پس از آن که دیوارهای کعبه الهی را بالا بردند و تکمیل گردید، کف درونی کعبه الهی از زمین مسجدالحرام بالاتر قرار دارد و باید به وسیله پله بالا روند و داخل آن گردند. [۲۳].

ارتباط و نجات حتمی

در کتاب های مختلفی روایت کرده اند: روزی از روزها حضرت سجاد، امام زین العابدین علیه السلام مشغول نماز بود؛ و فرزندش محمد باقر سلام الله علیه - که کودکی خردسال بود - کنار چاهی که در وسط منزلشان قرار داشت، ایستاده بود و چون مادرش خواست او را بگیرد، ناگهان کودک به داخل چاه افتاد. مادر فریاد زنان، بر سر و سینه خود می زد و برای نجات فرزندش کمک می طلبید، و می گفت: یا ابن رسول الله! شتاب نما و به فریادم برس که فرزندت در چاه افتاد، بچه ات غرق شد و ... امام سجاد علیه السلام با این که داد و فریاد همسر خود را می شنید، اما در کمال آرامش و متانت به نماز خود ادامه داد؛ و لحظه ای ارتباط خود را با پروردگار متعال و معبود بی همتای خویش قطع و بلکه سست نکرد. همسر آن حضرت، چون چنین حالتی را از شوهر خود ملاحظه کرد، با حالت افسردگی و اندوه گفت: شما اهل بیت رسول الله چنین هستید! و نسبت به مسائل دنیا و متعلقات آن بی

اعتنا می‌باشید. پس از آن که حضرت با کمال اعتماد و اطمینان خاطر، نماز خود را به پایان رسانید، بلند شد و به سمت چاه حرکت کرد و چون کنار چاه آمد، لب چاه نشست و دست خود را داخل آن برد و فرزند خود، محمد باقر علیه السلام را گرفت و بیرون آورد. هنگامی که مادر چشمش به فرزند خود افتاد که می‌خندد و لباس هایش خشک می‌باشد؛ آرام شد و آن گاه امام سجاد علیه السلام به او فرمود: ای زن ضعیف و سست ایمان! بیا فرزندت را بگیر. زن به جهت سلامتی بچه اش، خوشحال ولی از طرفی، به جهت سخن شوهرش غمگین و گریان شد. امام سجاد علیه السلام فرمود: من تمام توجه و فکرم در نماز به خداوند متعال بود؛ و خدای مهربان بچه ات را حفظ کرد و از خطر نجات داد. [۲۴].

هیزم و آرد برای سفر نهایی

یکی از اصحاب امام علی بن الحسین، حضرت سجاد علیه السلام حکایت نماید: در یکی از شب‌های سرد و بارانی حضرت را دیدم، که مقداری هیزم و مقداری آرد بر پشت خود حمل نموده است و به سمتی در حرکت می‌باشد. جلو آمدم و گفتم: یا ابن رسول الله! این‌ها که همراه داری چیست؟ و کجا می‌روی؟ حضرت فرمود: سفری در پیش دارم، که در آن نیاز مُبْتَرَم به زاد و توشه خواهم داشت. عرضه داشتم: اجازه بفرما تا پیش خدمت من، شما را یاری و کمک نماید؟ و چون حضرت قبول نمود، گفتم: پس اجازه دهید تا من خودم هیزم را حمل کنم و همراه شما بیاورم؟ امام علیه السلام در جواب فرمود: این وظیفه خود من است و تنها خودم باید آن‌ها را به مقصد رسانده و به دست مستحقین برسانم؛ و گرنه برایم سودی نخواهد داشت. و بعد از آن فرمود: تو را به خدای سبحان قسم می‌دهم، که بازگردی و مرا به حال خود رها کن. به همین جهت، من برگشتم و حضرت به راه خویش ادامه داد. پس از گذشت چند روزی از این جریان، امام سجاد علیه السلام را دیدم و سؤال کردم: یا ابن رسول الله! فرموده بودید که سفری در پیش دارید، لیکن آثار و علائم مسافرت را در شما نمی‌بینم؟! حضرت فرمود: بلی، سفری را در پیش دارم؛ ولی نه آنچه را که تو فکر کرده‌ای، بلکه منظورم سفر مرگ - قبر و قیامت - بود، که باید خود را برای آن مهیا می‌کردم. و سپس افزود: هر کس خود را در مسیر سفر آخرت ببیند، از حرام و کارهای خلاف دوری می‌کند و همیشه سعی می‌نماید تا به دیگران کمک و یاری برساند. [۲۵].

اشتهای انگور در بالای کوه

لیث بن سعد حکایت کند: در سال ۱۱۳ هجری قمری برای زیارت کعبه الهی، به حج مشرف شده بودم، و چون به شهر مکه معظّمه وارد شدم و نماز ظهر و عصر را به جا آوردم. به بالای کوه ابو قبیس - که در کنار کعبه الهی قرار دارد - رفتم؛ و در آن جا مردی را دیدم که نشسته و مشغول دعا و نیایش می‌باشد؛ و بعد از اتمام دعا، به محضر پروردگار، چنین خواسته‌ای را طلب کرد: ای خداوند! من به انگور علاقه و اشتها دارم، خدایا هر دو لباس من کهنه و پوسیده گشته است. هنوز دعا و سخن او تمام نشده بود، که ناگهان دیدم ظرفی پر از انگور جلوی آن شخص ظاهر گشت، که انگوری همانند آن هرگز ندیده بودم؛ و همراه آن نیز دو جامه، همچون بُردِ یمانی آورده شد. هنگامی که آن شخص خواست شروع به خوردن انگور نماید، من نیز جلو رفتم و گفتم: من نیز با شما در این هدایا شریک هستم. اظهار داشت: برای چه؟ عرضه داشتم: چون شما دعا می‌کردی و من آمین می‌گفتم. آن شخص فرمود: پس جلو بیا و با من میل نما؛ و مواظب باش که چیزی از آن را مخفی و پنهان نمائی. هنگامی که انگورها را خوردیم، اظهار داشت: اکنون یکی از این دو جامه را نیز بگیر. عرض کردم: خیر، من احتیاجی به آن ندارم. فرمود: پس آن را بر من بپوشان، و چون آن دو جامه را پوشید، حرکت کرد و من هم دنبالش رفتم تا به مَسْعَى - محلّ سعی بین صفا و مروه - رسیدیم، مردی آمد و اظهار داشت: من برهنه‌ام، مرا بپوشان، خداوند تو را بپوشاند. آن شخص هم یکی از آن دو جامه را از تن خود بیرون آورد و به آن

سائل داد. لیث بن سعد گوید: من آن شخص را نشناختم کیست، و از مردم پرسیدم که آن مرد چه کسی می باشد؟ در پاسخ گفتند: او حضرت علی بن الحسین، امام سجّاد، زین العابدین علیه السلام می باشد. [۲۶].

مصیبت من از یعقوب مهم تر بود

اسماعیل بن منصور - که یکی از راویان حدیث است - حکایت کند: امام سجّاد، حضرت زین العابدین علیه السلام پس از جریان دلخراش و دلسوز عاشورا بیش از حدّ بی تابی و گریه می نمود. روزی یکی از دوستان حضرت اظهار داشت: یابن رسول الله! شما با این وضعیّت و حالتی که دارید، خود را از بین می برید، آیا این گریه و اندوه پایان نمی یابد؟ امام سجّاد علیه السلام ضمن این که مشغول راز و نیاز به درگاه خداوند متعال بود، سر خود را بلند نمود و فرمود: وای به حال تو! چه خبر داری که چه شده است، پیغمبر خدا، حضرت یعقوب در فراق فرزندش، حضرت یوسف علیه السلام آن قدر گریه کرد و نالید که چشمان خود را از دست داد، با این که فقط فرزندش را گم کرده بود. ولیکن من خودم شاهد بودم که پدرم را به همراه اصحابش چگونه و با چه وضعی به شهادت رساندند. و نیز اسماعیل گوید: امام سجّاد علیه السلام بیشتر به فرزندان عقیل محبّت و علاقه نشان می داد، وقتی علّت آن را جویا شدند؟ فرمود: وقتی آن ها را می بینم یاد کربلاء و عاشورا می کنم. [۲۷].

رعایت حق مادر و برخورد با مخالف

مرحوم سید محسن امین، به نقل از کتاب مرآت الجنان مرحوم علامه مجلسی آورده است: امام علی بن الحسین، حضرت زین العابدین علیه السلام بسیار به مادر خود احترام می نمود و لحظه ای از خدمت به او و رعایت حقوقش دریغ نمی کرد. روزی عده ای از اصحاب به آن حضرت عرض کردند: یا ابن رسول الله! شما بیش از همه ما نسبت به مادرت نیکی و خدمت کرده ای و می کنی؛ ولی با این حال، یک بار ندیده ایم که با مادرت هم غذا شده باشی؟ حضرت سجّاد علیه السلام در جواب، به اصحاب خویش فرمود: می ترسم سر سفره ای کنار مادرم بنشینم و بخوامم لقمه ای را بردارم که او میل آن را داشته است که بردارد، و به همین جهت سعی می کنم که با او هم غذا نباشم. [۲۸]. همچنین به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام حکایت کرده اند: روزی عبّاد بصری - که یکی از سران صوفیه و دراویش بود - در بین راه مکه، حضرت سجّاد امام زین العابدین علیه السلام را ملاقات کرد و گفت: ای علی بن الحسین! تو جهاد و مبارزه با دشمنان و مخالفان را رها کرده ای، چون که سخت و طاقت فرسا بود. و به سوی مکه معظمه جهت انجام مراسم حجّ حرکت کرده ای چون که ساده و آسان است؟! و حال آن که خداوند در قرآن گوید: به درستی که خداوند از مؤمنین جان و اموالشان را در قبال بهشت خریداری نموده است تا در راه خدا مقاتله و مبارزه نمایند و بکشند و یا کشته شوند... و در آن جهاد، سعادت عظیم خواهد بود. امام سجّاد علیه السلام - با کمال متانت و آرامش - فرمود: آیه قرآن را به طور کامل تا پایان آن ادامه بده و بخوان؟ عبّاد بصری خواند: توبه کنندگان عابد و شکر گزارانی که دائم در رکوع و سجود هستند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و نگهبان و نگه دارنده احکام و حدود الهی می باشند. امام سجّاد علیه السلام فرمود: هر زمان چنین افرادی را با این اوصاف و حالات یافتیم، قیام و جهاد با آن ها در راه خدا برای نابودی دشمن، همانا از حجّ و اعمال آن افضل خواهد بود. [۲۹].

تسلیم اجباری

حضرت باقرالعلوم صلوات الله و سلامه علیه حکایت فرماید: در یکی از سال ها، یزید فرزند معاویه بن ابی سفیان به قصد انجام مراسم حجّ خانه خدا، عازم مکه معظمه گردید. و در مسیر راه خود وارد مدینه منوره شد و چون در آن شهر مستقر گردید، مأموری

را فرستاد تا یکی از مردان قریش را نزد وی آورد. همین که آن مرد را نزد یزید آوردند، یزید به او گفت: آیا تو اعتراف و اقرار می کنی بر این که تو بنده من هستی و اگر من مایل باشم و می توانم تو را بفروشم، یا غلام خود گردانم. آن مرد قریشی اظهار داشت: ای یزید! به خدای یکتا سوگند، تو و پدرت بر طایفه قریش هیچ برتری و فضیلتی نداشته اید؛ و همچنین از جهت اسلام، تو از من بهتر و برتر نخواهی بود، بنابراین چگونه به آنچه که گفتی، اعتراف و اقرار نمایم. یزید با شنیدن این سخن، خشمگین شد و گفت: اگر اعتراف نکنی، دستور قتل تو را صادر می کنم. آن مرد، یزید را مخاطب قرار داد و اظهار داشت: همانا کشتن من از قتل حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام مهم تر نیست. پس از آن یزید بن معاویه دستور قتل و اعدام او را صادر کرد؛ و سپس دستور داد تا حضرت سجاد، امام زین العابدین علیه السلام را نزد وی احضار نمایند. همین که آن امام مظلوم علیه السلام را به حضور یزید آوردند، یزید همان سخنانی را که به آن مرد قریشی گفته بود، برای حضرت سجاد علیه السلام، نیز بازگو کرد. حضرت در مقابل اظهار نمود: اگر اعتراف و اقرار نکنم، آیا همانند آن مرد، دستور قتل مرا هم صادر خواهی کرد؟ یزید ملعون پاسخ داد: آری، چنانچه اقرار نکنی، تو هم به سرنوشت او دچار خواهی شد. امام علیه السلام چون چنین دید، اظهار داشت: من از روی اضطرار و ناچاری تسلیم هستم و به آنچه گفتی اقرار و اعتراف می نمایم، و تو هم آنچه خواهی انجام بده. آن گاه یزید خیث در چنین حالتی به حضرت سجاد، زین العابدین علیه السلام خطاب کرد و عرضه داشت: تو با این روش، حفظ جان خود کردی و از کشته شدن نجات یافتی، پس تو آزادی. [۳۰].

نان خشک و گوهر در شکم

زهری - که یکی از راویان حدیث و از اصحاب حضرت سجاد علیه السلام است - حکایت کند: روزی در محفل و محضر امام زین العابدین علیه السلام که تعدادی از دوستان و مخالفان حضرت نیز در آن جمع حضور داشتند، نشسته بودم، که مردی از دوستان حضرت با چهره ای غمناک و افسرده وارد شد، حضرت فرمود: چرا غمگینی؟ تو را چه شده است؟ عرض کرد: یا ابن رسول الله! چهار دینار بدهی دارم و چیزی که بتوانم آن را بپردازم ندارم، همچنین عائله ام بسیار است و درآمدی برای تأمین مخارج آن ها ندارم. در این هنگام، امام سجاد علیه السلام به حال دوستش گریست، من عرض کردم: آقا! چرا گریه می کنی؟ حضرت فرمود: گریه آرام بخش عقده ها و مصائب می باشد و چه مصیبتی بالاتر از این که انسان نتواند مشکلات مؤمنی از دوستانش را برطرف نماید. در همین بین، حاضرین از مجلس پراکنده شدند، و مخالفین در حال بیرون رفتن از مجلس زخم زبان می زدند، که این ها - ائمه اطهار علیهم السلام - ادعا می کنند بر همه جا و همه چیز دست دارند و آنچه از خدا بخواهند برآورده می شود، ولی عاجزند از این که بتوانند مشکلی را برطرف نمایند. آن مرد نیازمند، این زخم زبان ها را شنید و به حضرت عرض کرد: تحمل این حرف ها برای من سخت تر از تحمل مشکلات خودم بود. حضرت فرمود: خداوند، راه حلی برای کارهایت به وجود آورد، و سپس امام علیه السلام به یکی از کنیزان خود فرمود: غذایی را که برای افطار و سحر دارم بیاور، کنیز دو قرص نان خشک آورد. حضرت به آن دوستش فرمود: این دو عدد نان را بگیر، که خداوند به وسیله آن ها بر تو خیر و برکت دهد، پس آن مرد دو قرص نان را گرفت و رفت. در بین راه، به ماهی فروشی برخورد کرد، به او گفت: یکی از ماهی های خود را به من بده تا در عوض آن قرص نانی به تو بدهم، ماهی فروش نیز قبول کرد و یک عدد ماهی به آن مرد داد و در ازای آن یک قرص نان دریافت نمود. آن مرد ماهی را گرفت و چون به منزل رسید، خواست ماهی را برای عائله اش تمیز و آماده پختن نماید، پس همین که شکم ماهی را پاره نمود، دو گوهر گرانبها در شکم ماهی پیدا کرد، با شادمانی آن ها را برداشت و شکر و سپاس خداوند متعال را به جای آورد. در همین بین، شخصی درب خانه اش را کوبید، وقتی بیرون آمد، دید همان ماهی فروش است، می گوید: هرچه تلاش کردیم که این نان را بخوریم نتوانستیم؛ چون بسیار سفت و خشک است، گمان می کنم در وضعیتی سخت به سر میبری، بیا این نانت را بگیر؛ و ماهی

را هم نیز به تو بخشیدم. پس از گذشت لحظاتی، شخص دیگری درب خانه اش را کوبید، و چون درب را گشود، کوبنده درب گفت: حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: خداوند متعال، مشکل تو را برطرف ساخت، اکنون غذا و نان ما را بازگردان، که کسی غیر ما نمی تواند آن نان ها را بخورد. و سپس آن مرد گوهرها را با قیمت خوبی فروخت و قرض خود را پرداخت کرد؛ و سرمایه ای مناسب برای کسب و کار و تأمین مایحتاج مشکلات زندگی خانواده اش تنظیم کرد. [۳۱].

برخورد با دشمن ناآگاه

هنگامی که اهل بیت امام حسین علیه السلام را به عنوان اسیر وارد شهر شام کردند و در بین ایشان حضرت سجاد، امام زین العابدین علیه السلام نیز با حالتی ناجور و دلخراش حضور داشت، مردم شام با تبلیغات سوئی که توسط مأمورین یزید لعنه الله علیه شده بود، با شادمانی و سرور برای استقبال از اسیران آمده بودند. در بین مردم پیرمردی بود، جلو آمد و گفت: شکر خدای را که مردان شما را کشت و آتش فتنه خاموش شد؛ و سپس به آن عزیزان دل شکسته، بسیار دشنام و ناسزا گفت. امام علیه السلام در همان وضعیتی که بود، فرمود: ای پیرمرد! آنچه تو گفتی، من گوش کردم و چیزی نگفتم تا آن که سخن تو تمام شد؛ و آنچه خواستی گفتی، اکنون ساکت باش تا من نیز سخنی گویم؟ پیرمرد گفت: آنچه می خواهی بیان کن. حضرت فرمود: آیا قرآن خوانده ای؟ پیرمرد گفت: آری. حضرت فرمود: این آیه قرآن را نیز خوانده ای: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» یعنی؛ من از شما پاداشی به جز مودت و دوستی اهل بیتم را نمی خواهم. پیرمرد پاسخ داد: آری، آن را خوانده ام. امام سجاد علیه السلام فرمود: ما اهل بیت - قُربى - هستیم؛ و آیا این آیه قرآن را «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ»؛ حق و شئون اهل بیت را پرداخت و رعایت نمائید، خوانده ای؟ پیرمرد نیز گفت: آری، آن را هم خوانده ام. حضرت فرمود: به راستی که آن افراد، ما هستیم؛ پس حق ما چگونه باید رعایت گردد؟ پیرمرد شامی گفت: آیا واقعا شما همان ها هستید؟ حضرت فرمود: بلی؛ و سپس افزود: آیا این آیه قرآن را «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِئْتَى الْقُرْبَى»؛ آنچه از غنائم و منافع را که به دست می آورید، باید یک پنجم آن را - به عنوان خمس - تحویل رسول خدا و اهل بیتش دهید، را خوانده ای؟ پیرمرد گفت: بلی. آن گاه امام علیه السلام فرمود: ما اهل بیت رسول خدا هستیم، و آیا این آیه قرآن را «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» یعنی؛ خداوند شما اهل بیت را از هر نوع گناه و آلودگی پاک و منزّه گردانده است، را نیز خوانده ای؟ در این حال پیرمرد شامی دست های خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا به تو پناه می برم، خدایا توبه کردم، سال ها است که قرآن می خوانده ام و این چنین درک نمی کردم و امروز هدایت گشتم. [۳۲].

پذیرایی جنیان از حاجیان

امام سجاد، حضرت زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه به همراه تنی چند از دوستان و یاران خویش عازم مکه معظمه گردید، در این بین، حضرت با بعضی از دوستان مقداری عقب تر و تعدادی نیز به همراه خدمه جلوتر حرکت می کردند. آن هائی که جلوتر بودند، چون به محلّ عَسْفان - منزل گاه و استراحت گاه حاجیان - رسیدند، در گوشه ای خیمه زده و چادر برپا کردند. وقتی حضرت نزدیک آن ها رسید فرمود: چرا این جا بار انداخته اید! این جا محلّ سکونت آن دسته از جنّانی است که از دوستان و شیعیان ما هستند؛ و بودن ما در این جا برای آن ها موجب مزاحمت و ضرر می باشد. اصحاب گفتند: ما این موضوع را نمی دانستیم؛ و چون خواستند اسباب و وسائل خود را جمع کنند و از آن جا کوچ نمایند، ناگهان صدائی را شنیدند که گفت: یا ابن رسول الله! حرکت نکنید و همین جا بمانید، زیرا ما به وجود شما افتخار می کنیم. سپس طبقی را فرستادند و گفتند: دوست داریم میهمان ما باشید، و از آنچه برایتان فرستادیم تناول نمائید. همین که اصحاب امام علیه السلام، نگاه کردند، دیدند در گوشه ای از

خیمه حضرت طبقی از انواع میوه های انگور، رطب، انار، موز و دیگر میوه ها قرار دارد ولی کسی را ندیدند، بلکه فقط صدائی را می شنیدند و طبق میوه ها را مشاهده می کردند. بعد از آن امام سجاد علیه السلام همراهان خود را دعوت نمود و همگی از آن میوه ها میل کردند؛ و پس از آن حرکت کرده و از آن مکان کوچ نمودند و به سمت مکه معظمه رهسپار شدند. [۳۳].

یادی از سخنان حضرت خضر

ابو حمزه ثمالی - که یکی از روایان حدیث و از اصحاب امام سجاد، زین العابدین علیه السلام است - حکایت کند: روزی به همراه آن حضرت از مدینه طیبه بیرون رفتیم، و چون به یکی از باغات در حوالی شهر مدینه رسیدیم، حضرت به من خطاب نمود و فرمود: مدت ها پیش، مثل همین روز کنار این باغ تکیه بر دیوار آن داده بودم و در فکر و اندوه قرار داشتم، که ناگاه مردی سفید پوش را دیدم در مقابل من ایستاده است و به صورتم نگاه می نماید. پس از گذشت لحظاتی، مرا مورد خطاب قرار داد و اظهار نمود: چرا غمگین و اندوهناک هستی؟ آیا برای دنیا این چنین در فکر و اندیشه فرو رفته ای؟ اگر چنین است، بدان که دنیا برای عموم مخلوقات است، و افراد نیک و پست همه از آن بهره می برند. گفتم: خیر، غم و اندیشه من درباره دنیا نیست. آن مرد اظهار نمود: آیا برای آخرت غمگینی؟ آخرت وعده گاه حتمی برای همگان است و حکم فرمای آن روز، خداوند یکتا می باشد. گفتم: خیر، اندیشه و اندوه من درباره آخرت نیست. گفت: پس برای چه این گونه غمگین هستی؟ گفتم: ناراحتی و اندوه من به جهت عبدالله بن زبیر می باشد. سپس آن مرد سفیدپوش تبسمی نمود و فرمود: آیا تا به حال کسی را دیده ای که اعتماد و توکل بر خداوند رحیم نماید و آن گاه ناامید گردد؟ گفتم: خیر. فرمود: آیا تاکنون کسی را دیده ای که از خداوند چیزی را بخواهد و به آن دست نیابد؟ گفتم: خیر. سپس افزود: و آیا کسی را دیده ای که از خدا بترسد و در زندگی پیروزمند و خوشبخت نباشد؟ گفتم: خیر. و بعد از بیان چنین سخنان حکمت آمیز، آن مرد سفیدپوش حرکت کرد و از آن جا رفت؛ و از نظرم غایب گشت. ابوحمزه ثمالی گوید: امام سجاد علیه السلام در پایان سخن خویش فرمود: آن مرد حضرت خضر نبی علیه السلام بود. [۳۴].

خبر از غیب و شفای جن زدگی

مرحوم قطب الدین راوندی، به نقل از حضرت باقرالعلوم علیه السلام حکایت کند: شخصی به نام ابوخالد کابلی مدت زمانی را خدمت گذاری امام سجاد، حضرت زین العابدین علیه السلام نمود و چون به طول انجامید، جهت دیدار با مادر خویش از امام سجاد علیه السلام اجازه خواست که راهی شهر شام گردد. امام علیه السلام او را مخاطب قرار داد و فرمود: ای ابوخالد! فردا مردی از اهالی شام - که معروف و ثروتمند می باشد - به همراه دخترش که دچار جن زدگی شده است، وارد مدینه خواهد شد. پدر این دختر به دنبال کسی می گردد که دخترش را معالجه و درمان نماید؛ پس تو نزد او می روی و اظهار می داری که من دخترت را معالجه می کنم و مقدار ده هزار درهم می گیرم. چون فردای آن روز فرا رسید، مرد شامی وارد مدینه شد، ابو خالد کابلی طبق دستور امام علیه السلام نزد وی آمد و گفت: چنانچه ده هزار درهم به من بدهی، دخترت را معالجه و درمان می نمایم. پدر دختر هم قبول کرد و قول داد که چنانچه دخترش خوب و سالم شود آن مقدار پول را پردازد. ابوخالد کابلی نزد امام سجاد علیه السلام رفته و جریان را برای آن حضرت بازگو کرد. پس حضرت به او فرمود: مرد شامی بی وفائی می کند و پول را به تو نمی دهد؛ ولی با این حال، تو نزد دخترت می روی و گوش چپ او را می گیری و می گوئی: ای خبیث! علی بن الحسین می گوید: هر چه زودتر از بدن این دختر خارج شو و او را رها کن. ابوخالد کابلی نیز پیام حضرت را به انجام رسانید و سپس دختر از آن حالت جن زدگی نجات یافت و بهبودی کامل خود را بازیافت. امّا همین که ابوخالد آن ده هزار درهم را مطالبه نمود، مرد شامی بدون پرداخت کمترین پولی او را از منزل خود بیرون کرد. پس از آن، ابوخالد نزد امام زین العابدین علیه السلام بازگشت و جریان را به طور

مفصل برای آن بزرگوار بازگو کرد. حضرت در پاسخ فرمود: گفته بودم که مرد شامی حيله و نیرنگ دارد و از پرداخت پول، امتناع می‌ورزد، ولی بدان که دخترش دو مرتبه به همین زودی دچار جنّ زدگی خواهد شد و پدرش نزد تو می‌آید. پس موقعی که مراجعه کرد به او بگو: چون به عهد خود وفا نکردی، چنین شده است؛ اکنون باید همان آن مبلغ را تحویل علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام بده تا او را معالجه و درمان کنم و دیگر آن حالت جنّ زدگی باز نخواهد گشت. بنابراین مرد شامی به ناچار، آن مبلغ را تحویل امام سجّاد علیه السلام داد؛ و ابوخالد نزد دختر آمد و همان سخن قبل را در گوش چپ دختر بازگو کرد و افزود: چنانچه برگردی، تو را به آتش قهر خداوند متعال می‌سوزانم. امام محمّد باقر علیه السلام افزود: با این روش، دختر به بهبودی کامل رسید و نجات یافت و چون با پدرش به سمت شهر شام رفتند، پدرم حضرت زین العابدین علیه السلام آن پول‌ها را تحویل ابوخالد کابلی داد و به او اجازه داد تا جهت دیدار مادرش راهی شهر شام گردد. [۳۵].

شادمانی فقیران در روز جمعه

ابوحزمه ثمالی حکایت کند: در یکی از روزهای جمعه، هنگامی که نماز صبح را به امامت حضرت سجّاد علیه السلام خواندیم، سپس حضرت روانه منزل خود شد. و چون وارد منزل گردید، یکی از کنیزان خود را به نام سکینه صدا زد و فرمود: امروز جمعه است، هر فقیر و مستمندی که مراجعه کند نباید دست خالی و ناامید برگردد. من به حضرتش عرضه داشتم: هر سائلی که مستحقّ نیست؟ فرمود: می‌دانم؛ ولی می‌ترسم همان شخصی که ناامید شود، مستحقّ باشد و به جهت آن مورد عقاب و سخط قرار گیریم. همان طوری که حضرت یعقوب علیه السلام، هر روز گوسفندی را قربانی می‌نمود و آن را به فقرا و نیازمندان صدقه می‌داد و مقداری از آن را نیز خود و خانواده اش مصرف می‌کردند. ولیکن غروب جمعه ای، یک نفر مؤمن روزه دار غریب، درب منزل حضرت یعقوب علیه السلام آمد و گفت: به من غریب گرسنه کمک کنید، جواب او را ندادند و آن غریب چندین مرتبه خواسته خود را تکرار کرد؛ و چون ناامید شد و شب فرا رسیده بود رفت و شکایت گرسنگی خود را با خداوند متعال بازگو کرد و بدون آن که چیزی خورده باشد خوابید و فردای آن روز را نیز روزه گرفت. در همان شب از سوی خداوند به یعقوب وحی نازل شد: بنده ای از بندگان مرا ناامید گرداندی و موجب عقاب و سخط قرار گرفته‌اید. ای یعقوب! محبوب ترین پیامبران من آنانی هستند که بر مستمندان محبت و دلسوزی داشته باشند و آن‌ها را در پناه خود قرار دهند و هر که بنده ای از بندگان مؤمن مرا ناامید کند مبتلا به عقوبت سختی خواهد شد، پس تو هم خود را آماده مصائب و مقدرات گردان. پس از بیان داستان مفصل قصه یعقوب و یوسف علیهما السلام، ابو حمزه ثمالی گوید: به حضرت سجّاد علیه السلام عرض کردم: آن زمانی که حضرت یوسف به درون چاه افتاد چند ساله بود؟ در پاسخ فرمود: نه سال داشت، گفتم: فاصله منزل حضرت یعقوب تا شهر مصر چه مقدار مسافتی بوده است؟ جواب فرمود: مسافتی معادل دوازده روز پیاده روی. و سپس افزود بر این که حضرت یوسف زیباترین افراد زمان خود بود که مورد حسادت برادران خود قرار گرفت و سپس جریان به چاه افتادن و زندانی شدن و نابینا شدن پدرش یعقوب و وصال مجدد را به طور مشروح بیان نمود، که در این داستان به ترجمه خلاصه ای از آن اکتفا شد. [۳۶].

خسارت بعضی از مردان در قیامت

حضرت ابو عبدالله، امام جعفر صادق علیه السلام حکایت نماید: در مدینه طیبه مردی بیکار و ولگرد وجود داشت که کارش جُک گفتن و خندانیدن افراد بود. روزی با خود گفت: من همه را خندانده‌ام، مگر یک نفر به نام علی بن الحسین، امام سجّاد علیه السلام را؛ و بالا-خره یک روزی باید حيله ای برایش بسازم تا او و دیگر همراهانش را بخندانم. پس روزی در حالی که حضرت زین العابدین علیه السلام به همراه دو نفر از دوستان خود از محلی عبور می‌نمود، آن شخص شوخ مزاج آمد و عبای حضرت را از روی

شانه هایش کشید و فرار کرد. دوستان حضرت او را دنبال کردند و عباى حضرت را از او پس گرفتند و در حالی که امام علیه السلام کناری نشسته و در فکر فرو رفته بود عباى حضرت را تقدیم حضورش کردند. امام علیه السلام بعد از آن که عباى خود را گرفت و بر دوش انداخت، به آن دو نفر همراه خود فرمود: این شخصی که این چنین کاری را مرتکب شد، چه کاره است؟ عرضه داشتند: شخصی بی کار است، که با متلک و جُک گفتن مردم را می خندانند و از این راه امرار معاش کرده و زندگی خود را تأمین می کند. حضرت فرمود: به او بگویید: وای بر حال تو! مگر نمی دانی، روزی را در پیش داری که به حساب اعمال و گفتار رسیدگی خواهد شد؛ و در آن روز متوجه خواهی شد که خسارت کرده ای و پشیمان خواهی گشت و دیگر قابل جبران نخواهد بود. [۳۷].

دعا برای سهولت زایمان گرگ

مرحوم قطب الدین راوندی در کتاب خود آورده است: روزی امام سجّاد علیه السلام، به سمت یکی از باغات خود در اطراف مدینه حرکت می کرد، در بین راه گرگی را دید که موهای بدنش ریخته بود با حالتی غمگین ناله می کرد و زوزه می کشید. چون حضرت نزدیک گرگ رسید، فرمود: بلند شو برو، من برایش دعا می کنم و إن شاء الله مشکلی نخواهد داشت. پس گرگ حرکت کرد و رفت، شخصی که همراه امام علیه السلام بود به حضرت گفت: جریان این گرگ چه بود؟ امام علیه السلام فرمود: گرگ می گفت: من همسری دارم که در حال زایمان و در شدت درد، ناراحت است به فریاد ما برس و چاره ای بیندیش که با سلامتی فارغ شود و من قول می دهم که ما و ذریه ما آسیبی به شما و شیعیان نرسانیم؛ و من به او گفتم: انجام می دهم، سپس گرگ با خاطری آسوده حرکت کرد و رفت. [۳۸].

دیگران را بهتر از خود و خانواده خود دانستن

امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از جدّ بزرگوارش، حضرت باقرالعلوم علیه السلام حکایت فرماید: روزی یکی از اصحاب به نام زُهری در حالی که خیلی غمگین و افسرده خاطر بود، به محضر امام زین العابدین علیه السلام وارد شد. همین که امام علیه السلام چشمش به او افتاد، فرمود: چرا این چنین غمناک و ناراحت هستی؟ زُهری اظهار داشت: یا ابن رسول الله! ناراحتی های بسیاری از سوی دوستان و آشنایان، یکی پس از دیگری بر من وارد شده است؛ و نسبت به موقعیت کنونی من چشم طمع دوخته اند، دیگر با چه امیدی به دوستان خوش بین باشم. امام سجّاد علیه السلام فرمود: ای زُهری! زبان خود را کنترل نما و هر سخنی را هر جا و پیش هرکسی مگوی؛ و چنانچه رعایت حال اشخاص را بنمائی، تمام افراد خاطر خواه تو خواهند بود. زُهری گفت: یا ابن رسول الله! من هیچ گاه از امکانات خود دریغ نکرده و به آن ها کمک و احسان کرده ام. حضرت اظهار نمود: مواظب باش که خودخواهی و غرور تو را نگیرد، و دقت نما، آنچه را که می گوئی دلنشین باشد، فکر نکن هر آنچه می شنوی زشت و باطل است، همیشه در کار و سخن دیگران اندیشه و توجه نما و سعی کن تا از خود سعه صدر نشان دهی. سپس امام علیه السلام افزود: هرکس در مسائل گوناگون زندگی و اجتماعی عقل خود را به کار نیندازد و با چشم و گوش بسته و با رکود فکری حرکت کند، سریع به هلاکت و ضلالت می افتد. ای زُهری! چه می شود که مسلمان ها را نیز همانند اعضاء خانواده ات حساب کنی، آن هائی که از تو بزرگتر هستند همچون پدر، آن هائی که کوچکترند چون فرزندان؛ و آن هائی هم که هم سن و هم سطح خودت باشند همچون برادران به شمار آیند. آیا دوست داری که در حقّ یکی از اعضاء خانواده ات تجاوز و ظلمی شود؛ و یا گزندى به یکی از آن ها وارد گردد؛ و آن که بی جهت آبرویش ریخته شود؟ اگر شیطان ملعون تو را وسوسه کند که بر یکی از مسلمان ها برتری و فضیلت داری، دقت کن آن که از تو بزرگتر است بگو او قبل از من ایمان آورده و بیش از من کار خیر و عمل صالح انجام داده است پس

او بر من فضیلت و برتری دارد. و اگر از تو کوچکتر باشد، بگو من بیش از او گناه و معصیت کرده و خطاکارم؛ و او از من بهتر و برتر می باشد. و اما آن که هم ردیف و هم سطح تو باشد، بگو من به گناهان خود مطمئن خواهم بود؛ ولی نسبت به او مشکوک هستم و یقین به گناه او ندارم پس من از او بهتر نیستم. و چنانچه مسلمان ها تو را تعظیم و احترام کنند، بگو آن ها بامعرفت و بادب هستند؛ و چنانچه تو را کوچک شمردند و تحقیرت کنند، پس بگو در اثر خلاف های خودم می باشد و من خود را مقصّر در بی اعتنائی آن ها نسبت به خودم می دانم. و اگر در جامعه، این چنین معاشرت کنی و با این روش و اندیشه برخورد و حرکت نمائی، بهترین زندگی را خواهی داشت و دوستان پرمحبت و دلسوز تو بسیار خواهند شد، و دشمنان و مخالفین کمتری را خواهی یافت. و بدان که بهترین مردمان کسی است که بیشترین خیر را به هم نوعان خود برساند گرچه هیچ خیری به او نرسیده باشد؛ و خود را از تمام افراد بی نیاز بداند و چشم داشتی به کسی نداشته باشد. [۳۹].

تواضع و فروتنی برای همه

امام جعفر صادق علیه السلام حکایت نموده است: هرگاه حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السلام می خواست به همراه عده ای مسافرت رود، سعی می کرد که او را نشناسند، همچنین شرط می نمود تا در تمام کارها همانند دیگر افراد شریک باشد و خدمت نماید. در یکی از مسافرت هایی که حضرت با عده ای داشت؛ در بین راه، شخصی حضرت را شناخت و به همراهان حضرت گفت: آیا او را می شناسید؟ گفتند: نه، او را نمی شناسیم. آن شخص گفت: او حضرت زین العابدین، پسر امام حسین علیه السلام است، پس همراهان دست و پای حضرت را بوسیدند؛ و عرضه داشتند: ای پسر رسول خدا! خواستی ما را به آتش جهنم مبتلا گردانی، اگر ما جسارتی به شما می کردیم تا آخر عمر بدبخت می شدیم، ای مولای ما! چرا چنین برخوردی نمودی و به طور ناشناس همراه ما آمدی؟ حضرت فرمود: من یک زمانی با عده ای که مرا می شناختند، مسافرت رفتم و آنان به جهت رسول الله صلی الله علیه و آله بیش از آنچه مستحق بودم، به من کمک و خدمت کردند. و الان هم ترسیدم مرا بشناسید و همانند آن دوستانم با من برخورد نمائید؛ و من نتوانم همانند دیگران در کارها مشارکت نموده و کمک نمایم و همچنین نتوانم وظایف خویش را انجام دهم. به همین جهت، مخفی بودن و ناآشنا بودنم در بین دوستان هم سفر برای من بهتر است. [۴۰]. همچنین طاووس یمانی گوید: روزی شخصی را در مسجد الحرام، زیر ناودان کعبه الهی دیدم که سخت گریه می کند و ناله می زند، و با پروردگار خود مناجات می نماید. چون از نماز و راز نیاز با پروردگار محبوب فارغ شد، جلو رفتم و به او نگاه کردم، متوجه شدم که حضرت زین العابدین، امام سجّاد علیه السلام است. نزدیک حضرتش رفتم و عرض کردم: یا ابن رسول الله! شما را در حال گریه و زاری دیدم، با این که سه فضیلت والا در وجود شما هست که دیگران محروم می باشند: اول آن که تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی. دوم آن که جدّت شفیع امت در قیامت است. و سوم آن که رحمت الهی برای شما اهل بیت رسالت است. حضرت فرمود: ای طاووس! اما این که گفتی فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله هستم، صحیح است؛ ولی آن موجب ایمنی من نخواهد شد، زیرا در قیامت خویشاوندی اثری ندارد. همچنین شفاعت جدم مرا فائده ای نمی بخشد، چون خداوند متعال فرموده است: شفاعت، شامل کسانی می شود که خداوند از آن ها راضی و خرسند باشد. و اما رحمت و لطف پروردگار طبق فرموده خودش شامل نیکوکاران و پرهیزکاران خواهد شد، و من خودم را جزء آنان نمی دانم. [۴۱].

خویشناسی

مرحوم شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب خود آورده است: روزی شخصی بر امام سجّاد زین العابدین علیه السلام وارد شد و عرضه داشت: ای پسر رسول خدا! شب را چگونه و در چه حالتی سپری نمودی؟ و اکنون در چه حالتی هستی؟ حضرت در پاسخ

چنین اظهار نمود: شب را گذراندم و هم اکنون در حالتی می باشم که هشت چیز به دنبال من می باشند و مرا می طلبند: ۱ - خداوند متعال، که از من اطاعت و اجراء دستورات و انجام واجبات و وظایف را می طلبد. ۲ - پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، که انجام مستحبات و کارهای پسندیده را از من می طلبد. ۳ - عائله و خانواده ام، که از من نفقه و مایحتاج زندگی خود را درخواست دارند. ۴ - هوای نفس، که آرزوی رسیدن به خواسته های خود را دارد. ۵ - شیطان، که می خواهد مرا مطیع و فرمان بر خویش قرار دهد. ۶ - دو ملک مأمور الهی، که در همه جا و همه حالات همراه من هستند و از من صداقت و درستکاری می خواهند. ۷ - ملک الموت و عزرائیل است، که هر لحظه ممکن است روح و جان مرا بگیرد. ۸ - و در نهایت قبر است، که در انتظار دریافت و تحویل بدن و جسم من به درون خود می باشد. سپس امام علیه السلام افزود: اکنون حال کسی که در چنین حالات و در مقابل چنین طلبکارانی قرار گرفته است، چگونه می تواند باشد. [۴۲]. همچنین مرحوم قطب الدین راوندی رحمه الله علیه - که قبر شریفش در وسط صحن مطهر حضرت معصومه علیها السلام می باشد - در کتاب خود آورده است: حضرت باقرالعلوم علیه السلام فرموده است: روزی پدرم امام سجاد سلام الله علیه سخت مریض شد و در بستر بیماری قرار گرفت، پدرش امام حسین علیه السلام ضمن عیادت از او اظهار داشت: چه چیزی را اشتها داری؟ خواسته و نیازت چیست تا انجام دهم؟ حضرت سجاد علیه السلام چنین پاسخ داد: می خواهم تکیه گاهم پروردگارم باشد، چون که او ناظر و شاهد احوال من می باشد؛ و اگر مصلحت من باشد مرا عافیت می بخشد، و من در هر حال راضی به رضایت و مقدرات او هستم. امام حسین به فرزندش، زین العابدین علیهما السلام فرمود: احسنت، روش تو همانند حضرت ابراهیم علیه السلام می باشد، هنگامی که در شدیدترین سختی های زندگی قرار گرفت و دشمنان او را بر بالای منجنیق بردند تا حضرتش را در آتش افکنند، جبرئیل علیه السلام به کمک او آمد و اظهار داشت: ای ابراهیم! چه خواسته ای داری، بگو تا برآورده کنم؟ در پاسخ اظهار داشت: من در هر حال راضی به رضای خداوند متعال هستم؛ و او پناهگاه و تکیه گاه من می باشد، هر چه را او مصلحت بداند من در اختیار و تحت فرمان او هستم. [۴۳].

ارزش تعلیم خدانشناسی و نبوت و امامت

امام حسن عسکری علیه السلام حکایت فرماید: روزی شخصی به همراه مردی که مدعی بود او قاتل پدرش می باشد، به محضر امام سجاد، زین العابدین علیه السلام وارد شد تا آن حضرت بین ایشان قضاوت نماید. و چون حضور امام سجاد سلام الله علیه رسیدند، پس از صحبت هائی که مطرح گردید آن مرد متهم، به قتل و گناه خود اعتراف کرد و گفت: من پدر او را کشته ام. امام سجاد علیه السلام فرمود: قاتل باید قصاص شود و پس از آن به فرزند مقتول پیشنهاد عفو و بخشش قاتل را داد؛ ولی او نپذیرفت و تقاضای اجرای حکم قصاص را داشت. در این هنگام، امام علیه السلام فرزند مقتول را مورد خطاب قرار داد و اظهار داشت: چنانچه خود را از قاتل بهتر و مهمتر می شناسی و معتقدی که بر او فضیلتی داری پس این جنایت را بر او ببخش و از گناهش در گذر. در جواب گفت: یابن رسول الله! این قاتل بر من حق دارد و من مدیون او هستم ولیکن حقی را که او بر عهده من دارد ارزش آن را ندارد که بخواهم از خون پدرم و از حکم قصاص دست بردارم و او را ببخشم. حضرت فرمود: منظورت چیست و چه می خواهی؟ گفت: چنانچه او خودش مایل باشد، به جای قصاص با پرداخت دیه مصالحه می کنم و او را می بخشم. امام سجاد علیه السلام سؤال نمود: آن حقی را که او بر تو دارد، چیست؟ گفت: یا ابن رسول الله! او مسایل اعتقادی توحید و معارف الهی، رسالت و نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله، همچنین امامت و ولایت ائمه و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را به من آموخته و تلقین کرده است. حضرت اظهار داشت: آیا این حق، سبب بخشش نمی باشد و تو آن را سبک و ساده می پنداری؟! و سپس حضرت افزود: به خدا سوگند! ارزش چنین حقی از خون تمام انسان های روی زمین - به جز از انبیاء و ائمه علیهم السلام - بالاتر و برتر است؛ و اگر یکی از ایشان خونس ریخته شود، تمام دنیا ارزش جبران آن را نخواهد داشت. [۴۴].

رعایت حق مجلس و هم صحبت

حضرت صادق آل محمّد صلوات الله عليهم اجمعین حکایت فرماید: در یکی از روزها، شخصی از مسلمان ها به محضر مبارک امام سجّاد، حضرت زین العابدین علیه السلام وارد شد و پس از عرض سلام، به حضرت عرضه داشت: ای پسر رسول خدا! در فلان مجلس با جمعی از دوستان نشسته بودیم، که شنیدیم شخصی نسبت به شما ناسزا می گفت و توهین می کرد و در بین صحبت های نا پسندش گفت: علی بن الحسین علیهما السلام گمراه و بدعت گذار است. امام زین العابدین سلام الله علیه، پس از شنیدن سخنان آن شخص، فرمود: تو حقّ مجلس و همچنین حقّ کسانی را که با تو هم صحبت بودند، رعایت نکردی، چون سخنانی که در آن مجلس مطرح شده بود، امانت بود، چرا سخنان گوینده را از آن مجلس به بیرون منتقل کردی و اسرار او را فاش نمودی؟! و تو حقّ مرا هم رعایت نکردی، چون چیزی که من از دیگران نسبت به خود نمی دانستم، فاش کردی و مرا در جریان آن قرار دادی. و سپس آن حضرت افزود: آیا نمی دانی که چنگال مرگ همه انسان ها و نیز ما را می رباید؟! و بعد از آن، همه ما زنده خواهیم گشت و در روز قیامت محشور خواهیم شد؛ و باید در میعاد گاه و دادگاه عدل الهی پاسخ گوی اعمال و گفتار خویش باشیم، دادگاهی که خداوند متعال قاضی و حاکم آن خواهد بود. و آن گاه امام علیه السلام در ادامه فرمایشات و نصیحت های خود اظهار نمود: پس سعی کن همیشه از سخن چینی و غیبت پشت سر دیگران اجتناب و دوری کنی؛ و گرنه همنشین سگان آتشین خواهی شد. [۴۵].

دعوت از آهو بر سفره دوستان

حضرت ابو جعفر، امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه حکایت فرماید: روزی پدرم، امام سجّاد، حضرت زین العابدین علیه السلام به همراه عده ای از دوستان به اطراف شهر مدینه، جهت تفریح و استراحت رفتند، که من نیز با ایشان همراه بودم. چون سفره غذا گسترانیده شد و افراد آماده خوردن طعام شدند، ناگاه آهویی در آن نزدیکی عبور کرد، پدرم امام سجّاد علیه السلام خطاب به آهو کرد و فرمود: ای آهو! من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هستم و مادرم فاطمه زهراء علیها السلام، دختر رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد، نزدیک ما بیا و با ما هم غذا شو. آن گاه، آهو جلو آمد و کنار سفره همانند دیگر دوستان نشست و مشغول خوردن غذا شد. پس از گذشت لحظه ای، یکی از افراد اشاره ای کرد و آهو را ترساند؛ وقتی آهو خواست فرار کند، پدرم اظهار نمود: آن حیوان را نترسانید چون که در پناه من قرار گرفته است و سپس به آهو خطاب کرد و فرمود: نترس، تو در پناه من هستی و کسی با تو کاری نخواهد داشت. و آهو با آسودگی خاطر مشغول خوردن غذا شد، که این بار یکی دیگر از افراد دستی بر پشت آهو کشید و آهو پا به فرار گذاشت. پدرم امام سجّاد علیه السلام به کسی که دست بر کمر آهو کشید و آن را ترساند، فرمود: تو مرا نزد آهو سبک و ضایع کردی و تو سبب شدی که آهو از ما سلب اعتماد کند. و سپس افزود: من دیگر با تو سخن نخواهم گفت و متوجّه باش که برای این حرکت ناشایسته ات ضرر خواهی دید. و پس از مدّتی آن شخص با شتر خود به اطراف مدینه رفته بود، که شتر او فرار کرد و مردم هر چه کردند، نتوانستند شتر او را به منزلش باز گردانند. [۴۶].

پروردگار خواب و دو شیر درنده

مرحوم علامه مجلسی به نقل از شیخ الطایفه مرحوم طوسی حکایت کند: روزی حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السلام به عنوان انجام مراسم حجّ خانه خدا، عازم مکه مکرمه گردید. در مسیر راه از شهر مدینه به مکه، به بیابانی رسید که دزدهای بسیاری جهت غارت و چپاول اموال حاجیان و اذیت و آزار ایشان، سر راه ایستاده و کمین کرده بودند. همین که امام علیه السلام نزدیک

دزدان رسید، یکی از آن دزدها جلو آمد و راه را بر آن حضرت بست و منع از حرکت آن بزرگوار به سوی مکه معظمه گردید. امام زین العابدین علیه السلام با متانت و خون سردی به آن دزد خطاب نمود و اظهار داشت: چه می خواهی؟ و به دنبال چه چیزی هستی؟ دزد پاسخ داد: می خواهم تو را به قتل رسانده و آن گاه وسائل و اموال تو را غارت کنم. حضرت فرمود: من حاضر هستم که با رضایت خود اموال و آنچه را که همراه دارم، با تو تقسیم کنم و با رضایت خویش نصف آن ها را تحویل تو دهم. دزد راهزن گفت: من نمی پذیرم و باید برنامه و تصمیم خود را، که گفتم اجراء کنم. حضرت سجاد علیه السلام فرمود: من حاضر از آنچه که به همراه دارم، به مقدار هزینه سفر خویش بردارم و بقیه آن را هر چه باشد در اختیار تو قرار دهم. ولیکن دزد همچنان بر حرف خود اصرار می ورزید و با لجاجت پیشنهاد امام زین العابدین علیه السلام را نپذیرفت. پس چون حضرت چنین حالت و برخوردی را از آن دزد مشاهده نمود، از او سؤال نمود: پروردگار و ارباب تو کجاست؟ دزد پاسخ داد: در حال خواب به سر می برد. در این موقع حضرت کلماتی را بر زبان مبارک خود جاری نمود و زمزمه ای کرد که ناگهان دو شیر دزدانه پدیدار گشتند؛ و به دزد حمله کردند و یکی سر دزد و دیگری پایش را به دندان گرفت و هر یک او را به سمتی می کشید. سپس امام سجاد علیه السلام اظهار داشت: تو گمان کردی که پروردگارت غافل است و در حال خواب به سر می برد؟! و بعد از آن، امام علیه السلام به سلامت و امانت به راه خود ادامه داد و به سوی مکه معظمه حرکت نمود. [۴۷].

ازدواج با چه خانواده ای

امام محمد باقر، پنجمین اختر ولایت صلوات الله و سلامه علیه حکایت فرماید: در یکی از مسافرت هائی که پدرش، حضرت سجاد، امام زین العابدین علیه السلام به مکه معظمه داشت، زنی را از خانواده ای که سر و صدا و بضاعتی نداشت خواستگاری کرد؛ و بعد از آن، او را برای خود تزویج نمود. یکی از همراهان حضرت به محض اطلاع از این امر، بسیار ناراحت شد که چرا حضرت چنین زن بی بضاعتی را انتخاب نموده است؛ و شروع به تفحص و تحقیق کرد تا بداند که این زن کیست و از چه خانواده ای بوده است. و چون به این نتیجه رسید که زن از خانواده ای گمنام و بی بضاعت است، فوراً به محضر مبارک امام سجاد علیه السلام آمد و پس از اظهار ارادت، عرضه داشت: یابن رسول الله! من فدای شما گردم، این چه کاری بود که کردی؟ و چرا با چنین زن بی بضاعتی، از چنین خانواده ای ازدواج نموده ای که هیچ شهرتی و ثروتی ندارند و حتی برای مردم نیز این امر، بسیار مسأله انگیز [۴۸] شده است. امام سجاد صلوات الله علیه فرمود: من گمان می کردم که تو شخصی خوش فکر و نیک سیرت هستی، خداوند متعال به وسیله دین مبین اسلام تمام این افکار - خرافی و بی محتوا - را محکوم و باطل گردانده، و این نوع سرزنش ها و خیالات را ناپسند و زشت شمرده است. آنچه در انتخاب همسر برای ازدواج و زندگی مهم است، ایمان و تقوا - و پاکدامنی و قناعت - می باشد، و آنچه که امروز مردم به آن می اندیشند، افکار جاهلیت است و ارزشی نخواهد داشت. [۴۹]. بنا براین ملاک در شخصیت زن: ثروت، شهرت، مقام، تشکیلات زندگی، زیبایی و ... نیست؛ بلکه آنچه که به انسان ارزش می بخشد و او را قابل شراکت و هم زیستی می گرداند، ایمان به خدا و شعور انسانی و معنویتش می باشد.

محبت به اهل بیت تنها وسیله سعادت

ابن شهاب زهری حکایت نماید: در جنگ بین مسلمانان و رومیان، یکی از برادران ایمانی من - که به او علاقه بسیاری داشتم - کشته شد و شهید گشت؛ و من همواره افسوس می خوردم که چرا همراه او نبودم تا من هم با فداکاری، به فیض رفیع شهادت نائل آیم. شبی در عالم خواب او را دیدم، به او گفتم: پروردگارت را چگونه یافتی؟ و با تو چه برخوردی داشته است؟ پاسخ داد: خداوند متعال، به جهت شرکت من در جنگ و جهاد با دشمنان اسلام، گناهان مرا مورد عفو و بخشش خویش قرار داد. همچنین به

جهت محبت و علاقه ای که به حضرت رسول و اهل بیتش صلوات الله علیهم داشتیم، مورد شفاعت امام زمانم، حضرت علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام قرار گرفتیم؛ و در بهشت درجات عالیه ای، عطایم گردید. زُهری گوید: در همان خواب به او گفتم: من بیش از حد، افسوس می خورم که چرا همراه تو نبودم و شهادت شامل من نشده است؟! در پاسخ اظهار داشت: تو در پیشگاه خداوند متعال، مقامی عالی و والاتری خواهی داشت. سؤال کردم: چگونه و به چه سببی؟ من که کار شایسته ای انجام نداده ام! در جواب گفت: تو در هر جمعه - حدّ اقل - یک بار مولای خود حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السلام را ملاقات و زیارت می نمائی؛ همچنین جمال نورانیش را نگاه می کنی و بر محمّد و آل او صلوات می فرستی، نیز احادیث و سخنان آن بزرگوار را برای دیگران نقل می کنی، و امر به معروف و نهی از منکر انجام می دهی؛ خداوند متعال تو را از شرّ مخالفین و کینه توزان در پناه خود حفظ می نماید. در همین حال از خواب بیدار شدم، و با خود گفتم: این ها همه خواب است و اعتباری ندارد و دو مرتبه خوابیدم و همان دوست و برادرم بخوابم آمد و از من پرسید: آیا درباره آنچه با تو گفتم و تو را از آن آگاه ساختم، شکّ داری؟ و سپس افزود: مواظب باش که به خود هیچ شکّ و شبهه ای راه ندهی و آنچه را که شنیدی یقین و اطمینان داشته باش و این راز را برای کسی بازگو و مطرح نکن؛ و برای یقین و اطمینان بیشتر، حضرت سجّاد علیه السلام نیز به آنچه با تو گفته ام خبر می دهد و تو را از آن آگاه می سازد. پس چون از خواب بیدار شدم و نماز صبح را به جا آوردم، شخصی نزد من آمد و گفت: من از طرف امام علی بن الحسین آمده ام، آن حضرت با تو کار دارد، زودتر نزد حضرت بیا. به همین جهت، سریع بلند شدم و به سوی منزل سرور و مولایم رهسپار گشتم، همین که در محضر مبارک آن امام همام علیه السلام شرفیاب شدم، فرمود: ای زُهری! دیشب در عالم خواب برادر ایمانی تو به خوابت آمد و با تو چنین و چنان گفت - و تمام صحبت های آن دوست شهید را برایم بازگو نمود - و سپس افزود: بدان آنچه را که او به تو خبر داده است، صحت دارد و بر آن گفته ها ایمان و اعتقاد کامل داشته باش. [۵۰].

هم راز و هم ساز تهیدستان

امام محمّد باقر علیه السلام فرموده است: هنگامی که پدرم امام سجّاد زین العابدین علیه السلام به شهادت رسید و خواستم پیکر مطهر او را غسل دهم، عدّه ای از اصحاب و اهل منزل را کنار جنازه آن حضرت احضار کردم. چون بدن مقدّس حضرت برهنه و آماده غسل دادن شد، حاضران به مواضع سجده حضرت سجّاد علیه السلام نگاه کردند، که در اثر سجده های طولانی، پوست پیشانی و سر زانو، کف پا و کف دستهای سخت شده و پینه بسته بود، چون که او در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و سجده های بسیار طولانی انجام می داد. و هنگامی که به پشت و سر شانه های پدرم امام سجّاد علیه السلام نظر افکندند، اثراتی همانند جای طناب مشاهده کردند؛ و چون علت آن را پرسیدند؟ در پاسخ ایشان گفتم: قسم به خداوند! کسی غیر از من سبب آن را نمی داند و چنانچه پدرم زنده می بود، هرگز رازش را فاش نمی کردم. آن گاه امام باقر علیه السلام افزود: هر وقت مقداری که از شب سپری می گشت و اهل منزل می خوابیدند، پدرم وضو می گرفت و دو رکعت نماز می خواند؛ و سپس آنچه آذوقه در منزل موجود بود، جمع می نمود و در خورجینی می ریخت و آن را روی شانه اش می انداخت و از منزل بیرون می رفت و به سمت محلّه های فقیرنشین حرکت می کرد و آن محموله ها را بین بیچارگان و تهیدستان تقسیم می کرد. و کسی هم او را نمی شناخت، فقط می دانستند کسی آمده و بین آن ها چیزی تقسیم کرده است و هر شب منتظر او بودند و درب منازل خود را باز می گذاشتند تا سهمیه شان را جلوی منزلشان بگذارند. و این برآمدگی ها و کبودی هائی که بر سر شانه و پشت پدرم می باشد، اثرات همان حمل آذوقه برای تهیدستان و بیچارگان می باشد. [۵۱]. و همچنین حضرت صادق آل محمّد علیهم السلام در جمع بعضی از اصحاب خود چنین فرمود: امام سجّاد، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روزی در منزل خود نشسته بود، که ناگهان متوجّه شد که کسی درب منزل را می کوبد. پس حضرت به کنیز خود فرمود: برو ببین کیست؟ و چون کنیز پشت درب آمد، سؤال نمود: کیست که

درب منزل را می زند؟ جواب داده شد: ما جمعی از شیعیان شما هستیم. کنیز برگشت و چون خبر را برای حضرت آورد، امام زین العابدین علیه السلام سریع از جای خود حرکت نمود و با شتاب آمد و درب منزل را گشود؛ ولی همین که چشمش به آن افراد افتاد، با افسردگی بازگشت و فرمود: این ها دروغ گفتند که ما از شیعیان شما هستیم؛ زیرا وقار و هیبت ایمان در چهره ایشان دیده نمی شود! و نیز آثار عبادت و پرستش در جسم آنان آشکار نیست! همچنین اثرات سجده در پیشگاه خداوند، بر پیشانی آن ها مشخص نبود! و سپس امام سجاد علیه السلام افزود: شیعیان ما با یک چنین علامت هایی شناخته می شوند، که بدن آنان رنجور بوده، پیشانی و چهره شان بر اثر کثرت سجده و عبادت در پیشگاه باری تعالی از نورانیت خاصی برخوردار می باشد. [۵۲].

سفارشات ارزنده در لحظات حساس

زُهری که یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام سجاد، زین العابدین علیه السلام است، گوید: در آخرین لحظات عمر شریف امام سجاد علیه السلام به محضر مبارکش شرفیاب شدم، همین که کنار حضرت نشستم مقداری نان و سبزی کاسنی آوردند، حضرت خطاب به من کرد و فرمود: میل کن. اظهار داشتیم: یابن رسول الله! غذا خورده ام و میل ندارم. حضرت فرمود: از آن میل نما، که آن سبزی کاسنی است و روی هر برگش قطره ای از آب بهشت ریخته و شفای هر دردی است. زُهری گوید: سپس آن طبق غذا را بردند و مقداری روغن آوردند، حضرت فرمود: از این روغن استفاده کن. عرض کردم: نیازی به آن ندارم. فرمود: این روغن بنفشه است و خواص بسیاری در آن هست و بر تمامی روغن ها برتری دارد. در همین بین فرزند امام سجاد، حضرت باقرالعلوم علیهما السلام وارد شد؛ و آن دو بزرگوار مدتی با یکدیگر راز گفتند و من تنها یک جمله از صحبت ایشان را متوجه شدم که فرمود: پسرم! خوش اخلاق و خوش برخورد باش. و من احساس کردم که حضرت مشغول سپردن اسرار امامت به فرزند خود می باشد؛ پس کمی جلوتر رفته و عرضه داشتم: مولای من! اگر پیش آمدی شود، بعد از شما به چه کسی مراجعه کنیم؟ امام سجاد علیه السلام اشاره به فرزندش نمود و اظهار داشت: به این پسرم، محمد علیه السلام که او جانشین و وارث من می باشد، او مخزن علوم و اسرار الهی است، او باقرالعلوم می باشد. عرض کردم: معنای باقرالعلوم چیست؟ فرمود: به همین زودی دانشمندان و دوستان ما گرد او تجمع می نمایند و او تمام علوم و فنون را تشریح و تفسیر می نماید. پس از آن، حضرت، فرزندش را برای انجام کاری بیرون فرستاد و چون بازگشت به حضرت عرض کردم: چرا به فرزند بزرگ خود وصیت نمودی؟ فرمود: امامت به کوچکی و بزرگی سن و سال نیست، بلکه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، این چنین ما را از لوح مکتوب آگاه ساخته است. گفتم: اوصیاء و خلفاء حضرت رسول چند نفر می باشند؟ حضرت سجاد علیه السلام فرمود: آنچه در صحیفه و لوح یافته ام، تعداد اوصیاء دوازده نفر هستند، که اسامی آن ها با خصوصیاتشان ثبت شده است. و سپس افزود: از صُلب هفتمین فرزندم محمد باقر، دوازدهمین خلیفه و حجت خدا به نام مهدی (عج) متولد خواهد شد. [۵۳]. و امام سجاد علیه السلام همچون دیگر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از شرّ خلفاء و سلاطین جور در امان نبود؛ بلکه هر روز و هر لحظه مورد انواع شکنجه های روحی و جسمی قرار می گرفت. و در نهایت، توسط هشام بن عبدالملک مروان به وسیله زهر، مسموم گردید، و چون به فیض عظمای شهادت نائل آمد، بدن مطهر و مقدّسش توسط فرزندش امام محمد باقر علیه السلام تجهیز و غسل داده شد؛ و پس از تکفین و اقامه نماز، در قبرستان بقیع، در جوار قبر شریف عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام دفن نمود. «صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ اسْتُشْهِدَ وَ يَوْمَ بُعِثَ حَيًّا».

در رئای چهارمین اختر فروزنده ولایت

در سوگ زین العابدین، زهرا نشسته تیر غم از داغش بر این دل ها نشسته سید الشاجدین، فدا شد بهر دین، واویلا واویلا از دیدگان

یاران، اشک جاری ز داغش سوزم برای قبر بی شمع و چراغش سید السّاجدین، شد فدا بهر دین، واویلا واویلا ای من فدای قبر بی نام و نشانت خواهم که تا سایم جبین بر آستانت سید السّاجدین، فدا شد بهر دین، واویلا واویلا کویش چرا بی زائر و بی سایبان است قبر غریبش وعده گاه عاشقان است سید السّاجدین، فدا شد بهر دین، واویلا واویلا

در رئای شهدای بقیع

در جهان، هم شأن و همتایی، کجا دارد بقیع چون که یک جا، چار محبوب خدا، دارد بقیع نور چشمان رسول (ص) و پور دلبند بتول صادق و سجاد و باقر مجتبی، دارد بقیع خلق شد عالم، ز یمن خلقت آل عبا یک تن از پنج تن آل عبا، دارد بقیع همدم دلدادگان و محرم محراب راز هست زین العابدین، بنگر چه ها دارد بقیع حاصل آیات قرآن، باقر علم رسول وارث فضل و کمال انبیاء، دارد بقیع صادق آل محمد (ص)، ناشر احکام حق دین و دانش را، رئیس و پیشوا دارد بقیع در نظر آید زمین، بر چرخ سنگینی کند بس که خاکش گوهر سنگین بها دارد بقیع گرچه تاریک است و در ظاهر ندارد یک چراغ همچو ایوان نجف نور و صفا دارد بقیع سر به دیوارش نهد هر کس از این جا بگذرد در سکوتش، ناله ها و گریه ها دارد بقیع می کند محکوم ظالم را، به هر دور و زمان گفته ها با زائران آشنا دارد بقیع ناله أم البنین، با اشک زهرا همدم است در غبار غم جمال کربلا دارد بقیع

پنج درس آموزنده سعادت بخش

۱ - مرحوم قطب الدین راوندی در کتاب خود آورده است: امام سجاد صلوات الله علیه چون نماز صبح را به جا می آورد؛ در جایگاه خود می نشست و دعا می خواند تا موقعی که خورشید طلوع نماید؛ و پس از طلوع خورشید، دو رکعت نماز برای سلامتی خود و افراد خانواده اش می خواند و سپس مختصری می خوابید. و چون از خواب بیدار می شد، دندان های خود را مسواک می نمود و بعد از آن مشغول صرف صبحانه می گردید. [۵۴]. ۲ - مرحوم کلینی، به نقل از حضرت صادق آل محمد علیهم السلام حکایت فرماید: هرگاه یکی از دامادهای امام سجاد علیه السلام داخل منزل وی می گردید و بر حضرتش وارد می شد، امام سجاد علیه السلام عباى خود را از دوش بر می گرفت و برای او پهن می نمود تا روی آن بنشیند. و سپس به داماد خود می فرمود: خوش آمدی، که تو هم تأمین کننده هزینه های خانواده خود و هم، نگه دارنده ناموس خود از شر هواهای نفسانی و اجانب هستی. [۵۵].

۳ - روزی امام سجاد علیه السلام مشغول خواندن نماز بود، که در بین نماز عباى آن حضرت از روی شانه اش افتاد و حضرت بدون کمترین توجهی نسبت به آن، با همان حالت به نماز خود ادامه داد. چون از نماز فارغ شد یکی از اصحاب آن حضرت جلو آمد و اظهار داشت: یا ابن رسول الله! چرا هنگامی که عبا از روی شانه شما افتاد، بدون توجه به آن، به نماز خود ادامه دادی؟! امام علیه السلام فرمود: این چه اعتراضی است که مطرح می کنی؟! آیا می دانی من در حال نماز، در مقابل چه کسی قرار داشتم؛ و با چه کسی سخن می گفتم؟ آیا توجه نداری، هر مقداری که از نماز با خلوص و توجه کامل به خداوند متعال باشد به همان مقدار مقبول درگاه الهی قرار می گیرد. آن شخص گفت: پس وای بر حال ما، که بیچاره هستیم. و حضرت فرمود: از لطف و رحمت پروردگار مهربان ناامید نباشید، چون خداوند متعال به وسیله نمازهای نافله، نواقص نماز را تکمیل و جبران می نماید. [۵۶]. ۴ - روزی شخصی حضرت سجاد علیه السلام را تعریف و تمجید کرد و اظهار علاقه شدیدی نسبت به آن حضرت داشت. امام علیه السلام فرمود: خداوند، به تو پناه می برم از این که مبادا دیگران مرا دوست بدارند، در حالی که تو مرا دشمن داشته باشی. همچنین حکایت کرده اند: روزی که عید عرفه بود، آن حضرت از محلی عبور می نمود، عده ای را مشاهده کرد که در حال گدائی بودند و از این و آن تقاضای کمک می کردند. حضرت با حالت تعجب به آن ها نگاهی نمود و فرمود: وای بر شما، که در مثل چنین روزی - روز عرفه - از غیر خداوند متعال، کمک می طلبید و چشم امید به دیگران بسته اید. [۵۷]. ۵ - مرحوم کلینی رحمه الله علیه

در کتاب شریف کافی آورده است: شخصی به نام سعید بن مسیب حکایت کند: روزی به محضر مبارک امام سجاد علی بن الحسین علیهما السلام وارد شدم در حالتی که آن حضرت مشغول خواندن نماز بود، پس چون نماز خود را به پایان رساند، شخصی درب خانه را زد. حضرت فرمود: سائلی - گدائی - آمده است و تقاضای کمک دارد، او را ناامید مگردانید. [۵۸].

چهل حدیث گهربار منتخب

۱- قَالَ الْأَمَامُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ فِي كَنْفِ اللَّهِ، وَأَظَلَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ، وَآمَنَهُ مِنْ فَرَعِ الْيَوْمِ الْأَكْبَرِ: مَنْ أَعْطَى النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ سَائِلُهُمْ لِنَفْسِهِ، وَرَجُلٌ لَمْ يَقْدِمْ يَدًا وَرَجُلًا حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّهُ فِي طَاعِيَةِ اللَّهِ قَدِمَهَا أَوْ فِي مَعْصِيَتِهِ، وَرَجُلٌ لَمْ يَعِْبْ أَخَاهُ بِعَيْبٍ حَتَّى يَثُرَكَ ذَلِكَ الْعَيْبُ مِنْ نَفْسِهِ. [۵۹]. ترجمه: فرمود: سه حالت و خصلت در هر یک از مؤمنین باشد در پناه خداوند خواهد بود و روز قیامت در سایه رحمت عرش الهی می باشد و از سختی ها و شدايد صحراي محشر در امان است. اول آن که در کار گشائی و کمک به نیازمندان و درخواست کنندگان دریغ ننماید. دوم آن که قبل از هر نوع حرکتی بیندیشد که کاری را که می خواهد انجام دهد یا هر سخنی را که می خواهد بگوید آیا رضایت و خشنودی خداوند در آن است یا مورد غضب و سخط او می باشد. سوم قبل از عیب جوئی و باز گوئی عیب دیگران، سعی کند عیب های خود را برطرف نماید. ۲- قال عليه السلام: ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِ: كَفُّ لِسَانِهِ عَنِ النَّاسِ وَ اغْتِيَابِهِمْ، وَ إِشْغَالُهُ نَفْسَهُ بِمَا يَنْتَعُهُ لِأَخْرَجَتِهِ وَ دُنْيَا، وَ طَوْلُ الْبُكَاءِ عَلَى خَطِيئَتِهِ. [۶۰]. ترجمه: فرمود: سه چیز موجب نجات انسان خواهد بود: بازداشت زبان از بدگوئی و غیبت مردم، خود را مشغول به کارهایی کردن که برای آخرت و دنیايش مفید باشد. و همیشه بر خطاها و اشتباهات خود گریان و ناراحت باشد. ۳- قال عليه السلام: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلٌ إِسْلَامُهُ، وَ مَحَصَّتْ ذُنُوبَهُ، وَ لَقِيَ رَبَّهُ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ: وَقَاءَ لِلَّهِ بِمَا يَجْعَلُ عَلَى نَفْسِهِ لِلنَّاسِ، وَ صِدْقُ لِسَانِهِ مَعَ النَّاسِ، وَ الْأَشْيَاءُ حَيَاءٌ مِنْ كُلِّ قَبِيحٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ، وَ حَسَنُ خُلُقِهِ مَعَ أَهْلِهِ. [۶۱]. ترجمه: فرمود: هر کس دارای چهار خصلت باشد، ایمانش کامل، گناهانش بخشوده خواهد بود، و در حالتی خداوند را ملاقات می کند که از او راضی و خشنود است: ۱- خصلت خود نگهداری و تقوای الهی به طوری که بتواند بدون توقع و چشم داشتی، نسبت به مردم خدمت نماید. ۲- راست گوئی و صداقت نسبت به مردم در تمام موارد زندگی. ۳- حیا و پاکدامنی نسبت به تمام زشتی های شرعی و عرفی. ۴- خوش اخلاقی و خوش برخوردی با اهل و عیال خود. ۴- قال عليه السلام: يَا ابْنَ آدَمَ، إِنَّكَ لَا تَزَالُ بِخَيْرٍ مَا دَامَ لَكَ وَاعِظٌ مِنْ نَفْسِكَ، وَ مَا كَانَتِ الْمُحَاسِبَةُ مِنْ هَمِّكَ، وَ مَا كَانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعَارًا. [۶۲]. ترجمه: فرمود: ای فرزند آدم، تا آن زمانی که در درون خود واعظ و نصیحت کننده ای دلسوز داشته باشی، و در تمام امور بررسی و محاسبه کارهایت را اهمیت دهی، و در تمام حالات - از عذاب الهی - ترس و خوف داشته باشی؛ در خیر و سعادت خواهی بود. ۵- قال عليه السلام: وَأَمَّا حَقُّ بَطْنِكَ فَأَنْ لَا تَجْعَلَهُ وَعَاءً لِقَلِيلٍ مِنَ الْحَرَامِ وَلَا لِكَثِيرٍ، وَ أَنْ تَقْتَصِدَ لَهُ فِي الْحَلَالِ. [۶۳]. ترجمه: فرمود: حقی که شکم بر تو دارد این است که آن را ظرف چیزهای حرام - چه کم و چه زیاد - قرار ندهی و بلکه در چیزهای حلال هم صرفه جوئی کنی و به مقدار نیاز استفاده نمائی. ۶- قال عليه السلام: مَنْ أَشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَارَعَ إِلَى الْحَسَنَاتِ وَ سَلَ عَنِ الشَّهَوَاتِ، وَ مَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ بَادَرَ التَّوْبَةَ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِهِ وَ رَاجَعَ عَنِ الْمَحَارِمِ. [۶۴]. ترجمه: فرمود: کسی که مشتاق بهشت باشد در انجام کارهای نیک، سرعت می نماید و شهوات را زیر پا می گذارد و هر کس از آتش قیامت هراسناک باشد به درگاه خداوند توبه می کند و از گناهان دوری می نماید. ۷- قال عليه السلام: طَلَبُ الْحَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ مَذَلَّةٌ لِلْحَيَاةِ وَ مَذْهَبَةٌ لِلْحَيَاءِ، وَ اسْتِخْفَافٌ بِالْوَقَارِ وَ هُوَ الْفَقْرُ الْحَاضِرِ، وَ قَلَّةٌ طَلَبِ الْحَوَائِجِ مِنَ النَّاسِ هُوَ الْغِنَى الْحَاضِرُ. [۶۵]. ترجمه: فرمود: دست نیاز به سوی مردم دراز کردن، سبب ذلت و خواری در زندگی و در معاشرت خواهد بود. و نیز موجب از بین رفتن حياء و ناچیز شدن شخصیت خواهد گشت به طوری که همیشه احساس نیاز و تنگ دستی نماید. و هر چه کمتر به مردم رو بیندازد و کمتر درخواست کمک نماید بیشتر احساس خود کفائی و بی نیازی خواهد داشت.

۸- قال علیه السلام: الْخَيْرُ كُلُّهُ صِيَانَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ. [۶۶]. ترجمه: فرمود: سعادت و خوشبختی انسان در حفظ و کنترل اعضاء و جوارح خود از هرگونه کار زشت و خلاف است. ۹- قال علیه السلام: سَادَةُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا الْأَشِيخَاءُ، وَ سَادَةُ النَّاسِ فِي الْآخِرَةِ الْأَتْقِيَاءُ. [۶۷]. ترجمه: فرمود: در این دنیا سرور مرد، سخاوتمندان هستند؛ ولی در قیامت سید و سرور مردم، پرهیزکاران خواهند بود.

۱۰- قال علیه السلام: مَنْ زَوَّجَ لِلَّهِ، وَ وَصَلَ الرَّحِمَ تَوَجَّهَ اللَّهُ بِتَاجِ الْمَلَكِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. [۶۸]. ترجمه: فرمود: هر کس برای رضا و خشنودی خداوند ازدواج نماید و با خویشان خود صله رحم نماید، خداوند او را در قیامت مفتخر و سربلند می گرداند. ۱۱- قال علیه السلام: إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ عَفْوُ الْبَطْنِ وَ الْفُرْجِ. [۶۹]. ترجمه: فرمود: با فضیلت ترین و مهمترین مجاهدت ها، عقیف نگه داشتن شکم و عورت است - از چیزهای حرام و شبهه ناک - . ۱۲- قال علیه السلام: مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ طَلَبًا لِإِنْجَازِ مَوْعُودِ اللَّهِ، شَيْعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَ هَتَفَ بِهِ هَاتِفٌ مِنْ خَلْفِ الْأُطْبَيْتِ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ، فَإِذَا صَافَحَهُ عَمَرَتُهُ الرَّحْمِيَّةُ. [۷۰]. ترجمه: فرمود: هر کس به دیدار دوست و برادر خود برود و برای رضای خداوند او را زیارت نماید به امید آن که به وعده های الهی برسد، هفتاد هزار فرشته او را همراه و مشایعت خواهند کرد، همچنین مورد خطاب قرار می گیرد که از آلودگی ها پاک شدی و بهشت گوارایت باد. پس چون با دوست و برادر خود دست دهد و مصافحه کند مورد رحمت قرار خواهد گرفت. ۱۳- قال علیه السلام: إِنْ شَتَمَكَ رَجُلٌ عَنْ يَمِينِكَ، ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى يَسَارِكَ فَاعْتَذَرَ إِلَيْكَ فَاقْبَلْ مِنْهُ. [۷۱]. ترجمه: فرمود: چنانچه شخصی تو را بدگویی کند، و سپس برگردد و پوزش طلبد، عذرخواهی و پوزش او را پذیرا باش. ۱۴- قال علیه السلام: عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ لِمَصْرَتِهِ، كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذَّنْبِ لِمَعْرَتِهِ. [۷۲]. ترجمه: فرمود: تعجب دارم از کسی که نسبت به تشخیص خوب و بد خوراکش اهتمام می ورزد که مبادا ضرری به او برسد، چگونه نسبت به گناهان و دیگر کارهایش اهمیت نمی دهد، و نسبت به مفاسد دنیائی، آخرتی روحی، فکری، اخلاقی و ... بی تفاوت است. ۱۵- قال علیه السلام: مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا مِنْ جُوعٍ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ، وَ مَنْ سَقَى مُؤْمِنًا مِنْ ظَمَاءٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ، وَ مَنْ كَسَا مُؤْمِنًا كَسَاهُ اللَّهُ مِنَ الثِّيَابِ الْخَضِرِ. [۷۳]. ترجمه: فرمود: هر کس مؤمن گرسنه ای را طعام دهد خداوند او را از میوه های بهشت اطعام می نماید، و هر که تشنه ای را آب دهد خداوند از چشمه گوارای بهشتی سیرایش می گرداند، و هر کس برهنه ای را لباس بپوشاند خداوند او را از لباس سبز بهشتی - که بهترین نوع و رنگ می باشد - خواهد پوشاند. ۱۶- قال علیه السلام: إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ، وَ الْأَرَاءِ الْبَاطِلَةِ، وَ الْمَقَائِسِ الْفَاسِدَةِ، وَ لَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ، فَمَنْ سَلِمَ لَنَا سَلِمَ، وَ مَنْ اهْتَدَى بِنَا هُدَى، وَ مَنْ دَانَ بِالْقِيَاسِ وَ الرَّأْيِ هَلَكَ. [۷۴]. ترجمه: فرمود: به وسیله عقل ناقص و نظریه های باطل، و مقایسات فاسد و بی اساس نمی توان احکام و مسائل دین را به دست آورد؛ بنابراین تنها وسیله رسیدن به احکام واقعی دین، تسلیم محض می باشد؛ پس هر کس در مقابل ما اهل بیت تسلیم باشد از هر انحرافی در امان است و هر که به وسیله ما هدایت یابد خوشبخت خواهد بود. و شخصی که با قیاس و نظریات شخصی خود بخواهد دین اسلام را دریابد، هلاک می گردد. ۱۷- قال علیه السلام: الدُّنْيَا سِتْنَةٌ، وَ الْآخِرَةُ يَقْظَةٌ، وَ نَحْنُ بَيْنَهُمَا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ. [۷۵]. ترجمه: فرمود: دنیا همچون نیمه خواب (چرت) است و آخرت بیداری می باشد و ما در این میان رهگذر، بین خواب و بیداری به سر می بریم. ۱۸- قال علیه السلام: مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ مُتَجَرِّهُ فِي بِلَادِهِ، وَ يَكُونَ خُلَطَاؤُهُ صَالِحِينَ، وَ تَكُونَ لَهُ أَوْلَادٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ. [۷۶]. ترجمه: فرمود: از سعادت مرد آن است که در شهر خود کسب و تجارت نماید و شریکان و مشتریان اش افرادی صالح و نیکوکار باشند، و نیز دارای فرزندانی باشد که کمک حال او باشند. ۱۹- قال علیه السلام: آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ، كُلَّمَا فَتَحْتَ خَزَائِنَهُ، فَيَتَّبِعِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا. [۷۷]. ترجمه: فرمود آیه های قرآن، هر کدام آن، خزینه علوم خداوند است، هر آیه و خزینه ای را که مشغول - خواندن می شوی - در آن دقت نظر کن که چه در می یابی. ۲۰- قال علیه السلام: مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ لَمْ يُمُتْ حَتَّى يَرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ يَرَى مَنَزِلَهُ فِي الْجَنَّةِ. [۷۸]. ترجمه: فرمود: هر که قرآن را در مکه مکرمه ختم کند نمی میرد مگر آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و نیز جایگاه خود را در بهشت رؤیت می نماید. ۲۱- قال علیه السلام: يَا مَعْشَرَ مَنْ لَمْ يَحِجَّ اسْتَبَشِرُوا بِالْحَاجِّ إِذَا قَدِمُوا فَصَافِحُوهُمْ وَ

عَظَمُوهُمْ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَجِبُ عَلَيْكُمْ تَشَارِكُوهُمْ فِي الْأَجْرِ. [۷۹]. ترجمه: فرمود: شماهایی که به مکه نرفته اید و در مراسم حج شرکت نکرده اید، بشارت باد شماها را به آن حاجیانی که برمی گردند، با آن ها - دیدار و - مصافحه کنید تا در پاداش و ثواب حج آن ها شریک باشید. ۲۲ - قال علیه السلام: الرُّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ، مِنْ أَعْلَى دَرَجَاتِ الْيَقِينِ. [۸۰]. ترجمه: شادمانی و راضی بودن به سخت ترین مقدرات الهی از عالی ترین مراتب ایمان و یقین خواهد بود. ۲۳ - قال علیه السلام: مَا مِنْ جُرْعَةٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ جُرْعَتَيْنِ: جُرْعَةُ غَيْظٍ رَدَّهَا مُؤْمِنٌ بِحِلْمٍ، أَوْ جُرْعَةُ مُصِيبَةٍ رَدَّهَا مُؤْمِنٌ بِصَبْرٍ. [۸۱]. ترجمه: فرمود: نزد خداوند متعال حالتی محبوب تر از یکی از این دو حالت نیست: حالت غضب و غیظی که مؤمن با بردباری و حلم از آن بگذرد و دیگری حالت بلا و مصیبتی که مؤمن آن را با شکیبائی و صبر بگذراند. ۲۴ - قال علیه السلام: مَنْ رَمَى النَّاسَ بِمَا فِيهِمْ رَمَوْهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ. [۸۲]. ترجمه: فرمود: هر کس مردم را عیب جوئی کند و عیوب آنان را بازگو نماید و سرزنش کند، دیگران او را متهم به غیر واقعیات می کنند. ۲۵ - قال علیه السلام: مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ، وَ أَدَبُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ. [۸۳]. ترجمه: فرمود: هم نشینی با صالحان انسان را به سوی صلاح و خیر می کشاند، معاشرت و هم صحبت شدن با علماء، سبب افزایش شعور و بینش می باشد. ۲۶ - قال علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ، وَيُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَاكِرٍ. [۸۴]. ترجمه: فرمود: همانا خداوند دوست دارد هر قلب حزین و غمگینی را (که در فکر نجات و سعادت خود باشد) و هر بنده شکر گذاری را دوست دارد. ۲۷ - قال علیه السلام: إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يَشْرَفُ عَلَى جَمِيعِ خَوَارِجِهِ كُلِّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ: كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَا، إِنَّمَا نُنَابُ وَ نُعَاقِبُ بِكَ. [۸۵]. ترجمه: فرمود: هر روز صبحگاهان زبان انسان بر تمام اعضا و جوارحش وارد می شود و می گوید: چگونه اید؟ و در چه وضعیتی هستید؟ جواب دهند: اگر تو ما را رها کنی خوب و آسوده هستیم، چون که ما به وسیله تو مورد ثواب و عقاب قرار می گیریم. ۲۸ - قال علیه السلام: تَعَبَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، بَلْ تَعَبُوا فِي الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ. [۸۶]. ترجمه: فرمود: دوستان و اولیاء خدا در فعالیت های دنیوی خود را برای دنیا به زحمت نمی اندازند و خود را خسته نمی کنند بلکه برای آخرت زحمت می کشند. ۲۹ - قال علیه السلام: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بَسَّ فَنِكَ الْمُهَاجِرِ وَ خَوْضِ اللَّحِجِ. [۸۷]. ترجمه: فرمود: چنانچه مردم منافع و فضایل تحصیل علوم را می دانستند هر آینه آن را تحصیل می کردند گرچه با ریخته شدن و یا فرو رفتن زیر آب ها در گرداب های خطرناک باشد. ۳۰ - قال علیه السلام: لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنْ يَصْفُوا اللَّهَ بِعَظَمَتِهِ لَكُنْتُمْ قَدَرًا. [۸۸]. ترجمه: فرمود: چنانچه تمامی اهل آسمان و زمین گرد هم آیند و بخواهند خداوند متعال را در جهت عظمت و جلال توصیف و تعریف کنند، قادر نخواهند بود. ۳۱ - قال علیه السلام: مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ مِنْ عَفْوِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ، وَ مَا شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ. [۸۹]. ترجمه: فرمود: بعد از معرفت به خداوند چیزی محبوب تر از دور نگه داشتن شکم و عورت - از آلودگی ها و هوسرانی ها و گناهان - نیست، و نیز محبوبترین کارها نزد خداوند مناجات و درخواست نیازمندیها به درگاهش می باشد. ۳۲ - قال علیه السلام: إِنَّ آدَمَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ وَ مَوْقُوفٌ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَسْئُولٌ، فَأَعِدْ لَهُ جَوَابًا. [۹۰]. ترجمه: فرمود: ای فرزند آدم (ای انسان، تو) خواهی مُرد و سپس محشور می شوی و در پیشگاه خداوند جهت سوال و جواب احضار خواهی شد، پس جوابی (قانع کننده و صحیح در مقابل سؤال ها) مهیا و آماده کن. ۳۳ - قال علیه السلام: نَظَرُ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ لِلْمَوَدَّةِ وَ الْمَحَبَّةِ لَهُ عِبَادَةٌ. [۹۱]. ترجمه: فرمود: نظر کردن مؤمن به صورت برادر مؤمنش از روی علاقه و محبت عبادت است. ۳۴ - قال علیه السلام: إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفَاسِقِ، فَإِنَّهُ بَائِعُكَ بِأَكْلِهِ أَوْ أَقَلِّ مِنْ ذَلِكَ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرُحْمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ. [۹۲]. ترجمه: فرمود: بر حذر باش از دوستی و همراهی با فاسق چون که او به یک لقمه نان و چه بسا کمتر از آن هم، تو را می فروشد؛ و مواظب باش از دوستی و صحبت کردن با کسی که قاطع صله رحم می باشد چون که او را در کتاب خدا ملعون یافتیم. ۳۵ - قال علیه السلام: أَشَدُّ سَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: السَّاعَةُ الَّتِي يُعَايِنُ فِيهَا مَلَكَ الْمَوْتِ، وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ، وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقِفُ فِيهَا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، فَإِذَا أُلْجِنَتْهُ وَإِنَّمَا إِلَى النَّارِ. [۹۳]. ترجمه: فرمود: مشکل ترین و سخت ترین لحظات و ساعات دوران ها برای انسان، سه مرحله

است: ۱ - آن موقعی که عزرائیل بر بالین انسان وارد می شود و می خواهد جان او را بگیرد. ۲ - آن هنگامی که از درون قبر زنده می شود و در صحرای محشر به پا می خیزد. ۳ - آن زمانی که در پیشگاه خداوند متعال - جهت حساب و کتاب و بررسی اعمال - قرار می گیرد و نمی داند راهی بهشت و نعمت های جاوید می شود و یا راهی دوزخ و عذاب دردناک خواهد شد. ۳۶ - قال علیه السلام: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ شِيعَتِنَا الْعَاهِرَةَ، وَجَعَلَ قُلُوبَهُمْ كُرْبُرَ الْحَدِيدِ، وَجَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا. [۹۴]. ترجمه: فرمود: هنگامی که قائم ما (حضرت حجت، روحی له الفداء و عَج) قیام و خروج نماید خداوند بلا- و آفت را از شیعیان و پیروان ما بر می دارد و دل های ایشان را همانند قطعه آهن محکم می نماید، و نیرو و قوت هر یک از ایشان به مقدار نیروی چهل نفر دیگران خواهد شد. ۳۷ - قال علیه السلام: عَجِبَا كُلَّ الْعَجَبِ لِمَنْ عَمِلَ إِتْدَارِ الْفَنَاءِ وَ تَرَكَ دَارَ الْبَقَاءِ. [۹۵]. ترجمه: فرمود: بسیار عجیب است از کسانی که برای این دنیای زودگذر و فانی کار می کنند و خون دل می خورند ولی آخرت را که باقی و ابدی است رها و فراموش کرده اند. ۳۸ - قال علیه السلام: رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ. [۹۶]. ترجمه: فرمود: تمام خیرات و خوبی های دنیا و آخرت را در چشم پوشی و قطع طمع از زندگی و اموال دیگران می بینم (یعنی قناعت داشتن). ۳۹ - قال علیه السلام: مَنْ لَمْ يَكُنْ عَقْلُهُ أَكْمَلَ مَا فِيهِ، كَانَ هَلَاكُهُ مِنْ أَيْسَرِ مَا فِيهِ. [۹۷]. ترجمه: فرمود: کسی که بینش و عقل خود را به کمال نرساند - و در زُکود فکری بسر برد - به سادگی در هلاکت و گمراهی و سقوط قرار خواهد گرفت. ۴۰ - قال علیه السلام: إِنَّ الْمَعْرِفَةَ، وَكَمَالَ دِينِ الْمُسْلِمِ تَزْكُهُ الْكَلَامَ فِيمَا لَا يُغْنِيهِ، وَقَلَّةَ رِيَاءِهِ، وَحِلْمُهُ، وَصَبْرُهُ، وَحَسَنُ خُلُقِهِ. [۹۸]. ترجمه: فرمود: همانا معرفت و کمال دین مسلمان در گرو رها کردن سخنان و حرف هائی است که به حال او - و دیگران - سودی ندارد. همچنین از ریا و خودنمائی دوری جستن و در برابر مشکلات زندگی بردبار و شکیب بودن و نیز دارای اخلاق پسندیده و نیک سیرت بودن است.

در مدح سید الساجدین

علی دوم ولد نبی، صفت خدا، خلف علی به خدائیش همه آگهی، به ولایتش، نه به واجبی صفتش عیان شده از نبی، بلغ العلی بکماله به نظر اگر چه بشر بود، ز بشر نه جنس دگر بود دو هزار عالمش ار بود، همه اش به مد نظر بود پدری چه او، نه پیر بود، کشف الدجی بجماله پدرش امام اناام دین، پسرش امام به حق مبین خود او امام چهارمین، ملکش خدم، فلکش رهین به حسب متین، به نسب وزین، حسنت جمیع خصاله شجر کرم، ثمر ولا، پسر شهشه کربلا زند ار ألت بر ب صلا، همه در جواب بلا بلا چو نکو بگفت، ز جان، صلوا علیه و آله [۹۹].

پاورقی

[۱] فهرست نام و مشخصات بعضی از کتاب هائی که مورد استفاده قرار گرفته است در آخرین قسمت جلد دوم این مجموعه نفیسه موجود می باشد. [۲] اشعار از شاعر محترم آقای دکتر رسا. [۳] میلاد با سعادت آن حضرت طبق تاریخ شمسی به ترتیب بالا چنین است: ۲۱ آذر ماه، سال ۳۵، یا ۶ بهمن ماه، سال ۳۷. [۴] نام و لقب مبارک آن حضرت به عنوان امام علی، زین العابدین علیه السلام به عدد حروف ابجد کبیر چنین می باشد: ۱۱۰، ۲۳۵. [۵] تاریخ شهادت آن حضرت به تاریخ شمسی به ترتیب بالا چنین می شود: ۲۹ مهرماه یا ۱۲ آبان، سال ۹۱ یا سال ۹۲. [۶] تاریخ ولادت و دیگر حالات حضرت برگرفته شده است از: اصول کافی: ج ۱، تهذیب الاحکام: ج ۶، کشف الغمیه: ج ۱، تاریخ اهل البیت علیهم السلام، إعلام الوری: ج ۱، اعیان الشیعه: ج ۱، مجموعه نفیسه، بحارالانوار: ج ۴۶ و ۸۸، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۲، تذکره الخواص، عیون المعجزات، جامع المقال طریحی، دعوات راوندی، مستدرک الوسائل، الفصول المهمه ابن صباغ و [۷...]. تلخیص از اصول کافی: ج ۱، ص ۴۶۶، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲،

ص ۱۲۸، ارشاد مفید: ص ۱۶۰، بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۸ و ص ۱۳. [۸] در احادیث شریفه وارد شده است: ملائکه به هر شکلی غیر از سگ و خوک در می آیند، ولی شیطان و جنّی ها می توانند به هر شکلی حتّی سگ و خوک در آیند. [۹] هدایه الکبری حُضینی: ۲۱۴، ص ۱۱، بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۵۸، ح ۱۱، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب. [۱۰] بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۵۲، ح ۱۰. [۱۱] کافی: ج ۱، ص ۳۴۸، ح ۵، احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۱۸۵. [۱۲] استبصار شیخ طوسی: ج ۳، ص ۱۸۳، ح ۶۶۶: ۳. [۱۳] اکمال الدین شیخ صدوق: ص ۳۱۹، ح ۲، احتجاج مرحوم طبرسی: ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۸۸. [۱۴] احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۱۷۹. حسن بصری باعث گمراهی عدّه زیادی شده است که تحقیق و بررسی آن در این نوشتار مقتضی نیست. [۱۵] خصال مرحوم شیخ صدوق: ج ۲، ص ۵۱۷، ح ۴. [۱۶] أعیان الشّیعه: ج ۱، ص ۶۳۶. [۱۷] بحارالانوار: ج ۴۵، ص ۱۳۱، ح ۲۱، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳، ص ۲۸۴. [۱۸] الخرائج و الجرائح: ج ۱، ص ۱۹۴، مجموعه نفیسه: ص ۲۰۹، بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۱۲۰، ح ۱۱. [۱۹] إثبات الهداء: ج ۳، ص ۱۹، ح ۳۸. [۲۰] مستدرک الوسائل: ج ۶، ص ۲۰۹، ح ۸، احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۴۹، ح ۱۸۶. [۲۱] سوره آل عمران: آیه ۱۳۴. [۲۲] ارشاد شیخ مفید: ص ۱۴۵، اعیان الشّیعه: ج ۱، ص ۴۳۳. [۲۳] کافی: ج ۴، ص ۲۲۲، بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۱۱۵. [۲۴] جامع الاحادیث الشّیعه: ج ۵، ص ۴۲، ح ۵۰، بحارالانوار: ج ۸۱، ص ۲۴۵، ح ۳۶. [۲۵] علل الشّرایع مرحوم شیخ صدوق: ص ۲۳۱، ح ۵. [۲۶] كشف الغمّه مرحوم إربلی: ج ۲، ص ۳۷۶. [۲۷] مستدرک الوسائل: ج ۲، ص ۴۶۶، ح ۱۹، کامل زیارات: ص ۱۰۷، ح ۲. [۲۸] أعیان الشّیعه: ج ۱، ص ۶۳۴. [۲۹] فروع کافی: ج ۵، ص ۲۲، ح ۱. [۳۰] روضه کافی: ص ۲۳۸، بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۱۳۷، ح ۲۹. [۳۱] بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۲۰، أمالی صدوق: ص ۴۵۳، الخرائج و الجرائح مرحوم راوندی: ج ۲، ص ۷۰۸، ح ۳. [۳۲] احتجاج مرحوم طبرسی: ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۷۲. [۳۳] الخرائج و الجرائح: ج ۲، ص ۵۸۷، ح ۱۰. [۳۴] بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۱۴۵، به نقل از خرائج و جرائح مرحوم راوندی. [۳۵] الخرائج و الجرائح: ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۷، بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۳۱، ح ۲۴. [۳۶] علل الشّرائع: ص ۴۵، ح ۱، تفسیر عیاشی: ج ۲، ص ۱۶۷، ح ۵. [۳۷] أمالی شیخ مفید: ص ۲۱۹، ح ۷. [۳۸] الخرائج و الجرائح: ج ۲، ص ۵۸، ح ۹. [۳۹] احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۹۱. [۴۰] وسائل الشّیعه: ج ۱۱، ص ۴۳، ح ۲، أعیان الشّیعه: ج ۱، ص ۶۳۵، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۱۳. [۴۱] بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۱۰۱، ح ۸۹. [۴۲] أعیان الشّیعه: ج ۱، ص ۶۴۵. [۴۳] أعیان الشّیعه: ج ۱، ص ۶۳۵، مستدرک الوسائل: ج ۲، ص ۱۴۸، ح ۱۶. [۴۴] احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۵۶، ح ۱۹۰، به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: ص ۵۹۶. [۴۵] احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۱۸۳. [۴۶] إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۹ و ۴۰. [۴۷] أمالی شیخ طوسی: ص ۶۰۵، بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۴۱، ح ۳۶. [۴۸] چون جوّ عمومی آن زمان بر این بود که همسر باید از خانواده ای انتخاب شود که اهل ثروت و مقام و شهرت باشد و خانواده های بی بضاعت و آرام را کسی به سراغشان نمی رفت. و احتمالاً حضرت سجّاد علیه السلام با این حرکت، نوعی مبارزه فرهنگی و اجتماعی انجام داده است. [۴۹] کتاب زهد حسین بن سعید کوفی اهوازی: ص ۵۹، ح ۱۵۸. [۵۰] الثّاقب فی المناقب: ص ۳۶۲، ح ۳۰۱. [۵۱] مستدرک الوسائل: ج ۷، ص ۱۸۲، ح ۶. [۵۲] مستدرک الوسائل: ج ۴، ص ۴۶۸، ح ۶، صفات الشّیعه صدوق: ص ۲۸، ح ۴۰. [۵۳] بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۲۳۳، ح ۱. [۵۴] دعوات راوندی: ص ۷۱، و مستدرک الوسائل: ج ۶، ص ۳۵۰، ح ۳. [۵۵] اصول کافی: ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۸. [۵۶] دعائم الاسلام: ج ۱، ص ۱۵۸، مستدرک الوسائل: ج ۴، ص ۱۰۳، ح ۲۹. [۵۷] بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۶۲. [۵۸] کافی: ج ۴، ص ۱۵، ح ۴، حلیه الابرار: ج ۳، ص ۲۵۹، ح ۵. [۵۹] تحف العقول: ص ۲۰۴، بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۴۱، ح ۳. [۶۰] تحف العقول: ص ۲۰۴، بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۴۰، ح ۳. [۶۱] مشکاة الانوار: ص ۱۷۲، بحارالانوار: ج ۶۶، ص ۳۸۵، ح ۴۸. [۶۲] مشکاة الانوار: ص ۲۴۶، بحارالانوار: ج ۶۷، ص ۶۴، ح ۵. [۶۳] تحف العقول: ص ۱۸۶، بحارالانوار: ج ۷۱، ص ۱۲، ح ۲. [۶۴] تحف العقول: ص ۲۰۳، بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۳۹، ح ۳. [۶۵] تحف العقول: ص ۲۱۰، بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۳۶، ح ۳. [۶۶] تحف العقول: ص ۲۰۱، بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۳۶، ح ۳. [۶۷] مشکاة الانوار: ص ۲۳۲، س ۲۰، بحارالانوار: ج

۷۸، ص ۵۰، ح ۷۷. [۶۸] مشکاة الانوار: ص ۱۶۶، س ۳. [۶۹] مشکاة الانوار: ص ۱۵۷، س ۲۰. [۷۰] مشکاة الانوار: ص ۲۰۷، س ۱۸. [۷۱] مشکاة الانوار: ص ۲۲۹، س ۱۰، بحار الانوار: ج ۷۸، ص ۱۴۱، ح ۳. [۷۲] أعيان الشیعة: ج ۱، ص ۶۴۵، بحار الانوار: ج ۷۸، ص ۱۵۸، ح ۱۹. [۷۳] مستدرک الوسائل: ج ۷، ص ۲۵۲، ح ۸. [۷۴] مستدرک الوسائل: ج ۱۷، ص ۲۶۲، ح ۲۵. [۷۵] تنبیه الخواطر، معروف به مجموعه ورام: ص ۳۴۳، س ۲۰. [۷۶] وسائل الشیعة: ج ۱۷، ص ۶۴۷، ح ۱، و مشکاة الانوار: ص ۲۶۲. [۷۷] مستدرک الوسائل: ج ۴، ص ۲۳۸، ح ۳. [۷۸] من لا یحضره الفقیه: ج ۲، ص ۱۴۶، ح ۹۵. [۷۹] همان مدرک: ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۹۷. [۸۰] مستدرک الوسائل: ج ۲، ص ۴۱۳، ح ۱۶. [۸۱] مستدرک الوسائل: ج ۲، ص ۴۲۴، ح ۲۱. [۸۲] بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۲۶۱، ح ۶۴. [۸۳] بحار الانوار: ج ۱، ص ۱۴۱، ضمن ح ۳۰، و ج ۷۵، ص ۳۰۴. [۸۴] کافی: ج ۲، ص ۹۹، بحار الانوار: ج ۷۱، ص ۳۸، ح ۲۵. [۸۵] اصول کافی: ج ۲، ص ۱۱۵، وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۱۸۹، ح ۱. [۸۶] بحار الانوار: ج ۷۳، ص ۹۲، ضمن ح ۶۹. [۸۷] اصول کافی: ج ۱، ص ۳۵، بحار الانوار: ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۱۰۹. [۸۸] اصول کافی: ج ۱، ص ۱۰۲، ح ۴. [۸۹] تحف العقول: ص ۲۰۴، بحار الانوار: ج ۷۸، ص ۴۱، ح ۳. [۹۰] تحف العقول: ص ۲۰۲، بحار الانوار: ج ۷۰، ص ۶۴، ح ۵. [۹۱] تحف العقول: ص ۲۰۴، بحار الانوار: ج ۷۸، ص ۱۴۰، ح ۳. [۹۲] تحف العقول: ص ۲۰۲، بحار الانوار: ج ۷۴، ص ۱۹۶، ح ۲۶. [۹۳] بحار الانوار: ج ۶، ص ۱۵۹، ح ۱۹، به نقل از خصال شیخ صدوق. [۹۴] خصال: ج ۲، ص ۵۴۲، بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۳۱۶، ح ۱۲. [۹۵] بحار الانوار: ج ۷۳، ص ۱۲۷، ح ۱۲۸. [۹۶] اصول کافی: ج ۲، ص ۳۲۰، بحار الانوار: ج ۷۳، ص ۱۷۱، ح ۱۰. [۹۷] بحار الانوار: ج ۱، ص ۹۴، ح ۲۶، به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام. [۹۸] تحف العقول: ص ۲۰۲، بحار الانوار: ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۱۱. [۹۹] اشعار از شاعر محترم: آقای رجائی زفره ای.